

کانون کمونیسم

۴۴ ۲۰۰۹

dniknam@online.no

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

سر دبیر: داریوش نیکنام

۱۲

www.kanoonekomonism.com

در صفحات دیگر

متن تایپ شده ۲ اثر دست نویس منصور حکمت:

نامه به رفیق ابراهیم عزیزاده
در مورد حفظ امنیت کادرها

نامه به رفیق تقی

"انتخابات"

و جدال جناحهای رژیم

داریوش نیکنام

با تأیید صلاحیت چهار تن از کاندیدهای ثبت نام کرده برای شرکت در مراسم انتخاب رئیس قوه مجریه حکومت اسلامی توسط شورای نگهبان سوت آغاز رسمی مبارزه "انتخاباتی" ریاست جمهوری اسلامی به صدا در آمده است. قرار است از میان چهار تن از خودی ترین های خودشان را که سالها به عنوان عمله و اگره حکومت اسلامی انجام وظیفه کرده اند، یکی را به عنوان رئیس جمهوری اسلامیشان انتخاب کنند. همگی می گویند که برای نجات نظام از ورطه نابودی به میدان آمده اند.

نفس برگزاری این "انتخابات" از نظر مردم ایران از اهمیت سیاسی چندانی بر خوردار نمی باشد. آنچه که در این میان میتواند مورد توجه قرار بگیرد این است که جنگ و جدالی تازه به بهانه انتخابات و در واقع حول استراتژی ها و سیاست های جدید به منظور بقا رژیم اسلامی در متن شرایط جدید، بین جناحهای مختلف و کاندیدهای مختلف آغاز گردیده است. بار دیگر "کابوس انتخابات" و اینکه کدام جناح معضل بقای جمهوری اسلامی را در اوضاع و احوال داخلی و بین المللی پاسخ میدهد، بر دوائر حافظ اسلام سیاسی به گشت و گذار پرداخته است. یک جناح، جناح حاکم و موسوم به پیروان "خط ولایت"، هر گونه فرجه برای تکرار سناریو شکست خورده دواخرداد

"انتخابات" ریاست جمهوری و

اپوزیسیون راست!

عبدالله شریفی

کمونیسم و طبقه،

ناسیونالیسم چپ و خلق

ایرج فرزاد

این اشتباه، "لپی" نیست!

ایرج فرزاد

نمیگذاریم مرعوب کنید!

"انتخابات" ریاست جمهوری و اپوزیسیون راست!

عبدالله شریفی

اگر چه هنوز چند هفته به نمایش مضحکه انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی مانده است، اما چند ماهی است که سران رژیم اسلامی با دستگیری و زندان و اعدام و ایجاد فضای رعب و وحشت، اقدام به برگزاری مانورهای نظامی و آزمایش و پرتاب موشک سجیل ۲ و گشت و گذارهای معنی دار سران رژیم، حول مساله "انتخابات" وسیعا فضا سازی میکنند. مدتی است که زیر عنوان فضای انتخاباتی نه تنها در رابطه با مردم و بلکه در رابطه با خود جناح بندیهایش، دور دیگری از تعارضات درونی و تناقضات درونی این رژیم در قالب "نزاع جناحها" بطور علنی به نمایش گذاشته شده است.

هر چند هنوز نتیجه گاو بندی نهایی بر سر خود "کاندیداتورها" به سرانجام نرسیده است اما در این جنجال و کشمکش، سر در گمی و فلج سیاسی اپوزیسیون راست و جریانات ناسیونالیست و دو خردادی اسبق دیدنی است. از منظر منافع مردم، شکاف آشکار کنونی این طیف بطور قطع بر اتحاد های قدیمی و مسابقات رقت انگیز آنها برای فراخوان شرکت در "انتخابات" ارجحیت دارد. حزب توده ایران از عدم شرکت نماینده واحد "اصلاحات" شاکی است و حتی از بروز علنی یاس و نومیدی خود در قبال پراکندگی نیروی "برنامه گرا و مطالبه محور" در جبهه "اصلاحات" خودداری نکرده است.

حزب دمکرات کردستان (شاخه عبدالله حسن زاده) با پلاتفرم ۸ ماده ای مهدی کروی سردرگم شد و بعد از خلوت کردن چند روزه با بیانیه ای گنگ دفتر سیاسیش که در واقع چیزی جز دفاع شرمگینانه از مضحکه انتخابات نبود، بیرون آمد.

من در اینجا قصد ندارم راجع به مساله "انتخابات" و تحلیل مجدد اوضاع جمهوری اسلامی بپردازم، بلکه تلاش میکنم بطور مختصر به فاکتورهایی در این رابطه بپردازم و دلایل سردرگمی و یاس، هواداران "اصلاحات" را بررسی کنم و به چند فاکتور در رابطه با مساله کردستان و موضع حزب دمکرات کردستان اشاره کنم.

۱- رژیم اسلامی و مردم

ما همیشه گفته ایم که نظام جمهوری اسلامی حاصل سرکوب خونین يك انقلاب عظیم بود، این جنبش و نظام با به خون کشیدن جامعه به میدان فرستاده شد و با اتکا به سازمان یافته ترین خشونت و سرکوب سرپا ماند. این محور اساسی رابطه رژیم با مردم و جامعه ایران بوده و کما فی سابق این رابطه حول این محور به پیش میرود.

در نتیجه مردم ایران از طبقه کارگر تا زن و جوان و معلم و شهروند عادی در هر گوشه ایران با اعتراضات پراکنده و مداوم

را فرصتی برای دخالت مردم و باز کردن شکاف "بالائی"ها ارزیابی کرده است و جناح دیگر نیز تلاش دارد که سهم خود در "انقلاب اسلامی" و معماری رژیم اسلامی را به هر ترتیب محفوظ نگاه دارد.

يك ویژگی "انتخابات" این دوره این است که هر دو جناح، "خطر" موجودیت و بقا رژیم اسلامی را در صورت یک لایه شدن جدالها به یکدیگر خاطر نشان میکنند. از روی کدها و جنگ استعاره ای بین جناحها، چنین به نظر میرسد که جدال بین آنها وارد فاز حادثی بشود و مستقل از نتیجه این مضحکه، رژیم اسلامی به "وحدت کلمه" بیشتری نیازمند است. خارج از داد و ستدهای باندهای رژیم، تمامی کاندیداها مستقل از تعلقات جناحی، خود را خدمتگزار حکومت اسلامی در طی سه دهه حاکمیت آن می دانند و وظیفه حفظ "نظام" و جلوگیری از "فروپاشی" آن را در صدر برنامه های خود قرار داده اند.

ویژگی دیگری که این انتخابات در متن آن برگزار می شود این است که غرب و در راس آنها آمریکا، نیز تقابل خود با اسلام سیاسی را در متن اوضاع منطقه، موقعیت در عراق، افغانستان و پاکستان و نیز بویژه معضل پیچیده فلسطین و منافع "متحد" خود، اسرائیل، قرار داده اند. جناح خامنه ای هم در دل همین اوضاع قصد دارد نشان بدهد که تا آنجا که به "تهدید"های رژیم اسلامی و "خطر" دستیابی به سلاح کشتار جمعی و نیز وضعیت جریانات اسلامی در فلسطین و ... مربوط است، در ترجمان سیاستهای رسمی و دولتی "حرف آخر" را آنها میزنند.

آنچه مسلم است این است که بعد از این "انتخابات" و با يك آرایش سیاسی جدید هم، رژیم اسلامی کماکان با تناقضات بنیادی سیاسی و اقتصادی خود روبرو خواهد بود و فردای پایان انتخابات با مردمی که مترصد سرنگونی آن هستند روبرو خواهد شد. معضل تناقض رژیم اسلامی با خواستها و مطالبات مردم و دست ردی که طی یک تاریخ خونین، نسلهای مختلف این جامعه به سینه اسلام سیاسی و حکومت شرع زده است، مستقل از هر جنگ و جدال جناحها و مستقل از داد و ستدها و معامله گریها و پراگماتیسم همیشگی دول غربی، سر جای خود باقی است.

بدون شك مردم ایران و صف آزادیخواه و سوسیالیست جامعه ایران با عدم شرکت در این مضحکه و مستقل از نتایج آن راه و مسیر خود را در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری يك نظام سیاسی برابر و آزاد پیدا خواهند کرد.

داریوش نیکنام

۲۲ ماه مه ۲۰۰۹



خود صریح ترین بیان رابطه خود با رژیم را عملاً گفته اند. مردم از این رژیم متنفرند، آن را نمیخواهند، اگر زورشان برسد یکروزه کل این بساط آدم کشی را به گور میسپارند، پس برای چنین مردمی انتخابات هیچگاه در این نظام معنی و مفهومی واقعی حتی بعنوان رای دهنده پاسیو نداشته است.

در مقابل، رژیم اسلامی نیز هیچگاه در سرکوب خونین اعمال اراده مردم بر سرنوشت خود، کوتاهی نکرده است. به این حال مناسک و مضحکه انتخابات هر چند سال یکبار رژیم را ناچار میسازد که ضعف و تناقضات خود را علنی و آشکار کند، توهم سازی حول این ماجرا از مدار منافع جامعه خارج است و کسانی که خود و دیگران را با این توهمات فریب میدهند، را باید در متن بخشی از جبهه رژیم در مقابل مردم بحساب آورد.

۲- رژیم اسلامی و اوضاع جهانی

اکنون باید بر همه روشن شده باشد که تکرار سناریوی "رنیس جمهور بیست میلیون رای" و چرندیات "اصلاحات اسلامی" سرابی بیش نیست. این دوره تاریخی رفت و بازگشت آن تا حد محال ناممکن است. اگر مردم در سال ۱۳۷۶ به پای صندوق رای رفتند، خواستند تا نماینده خامنه ای و جناحش را عقب برانند، رفتند تا تناقضات جمهوری اسلامی را تشدید کنند، اما با این همه هنوز آن دوره توهم که گویا این جبهه میتواند با غرب به توافق برسد و یا به عبارت دیگر سازش دوخرداد با غرب نیز فاکتوری قابل محاسبه بود. امروز غرب نیز اهمیت وجایگاه خاصی برای جناح "اصلاحات" قائل نیست. و سیاست پراگماتیستی غرب در جهت "تغییر رفتار رژیم" و قابل مذاکره کردن نظام اسلامی را نه در جناح "اصلاح طلب اسلامی" بلکه در درون جناح خامنه ای جستجو میکند.

موقعیت رژیم اسلامی در معادلات خاورماینه و رابطه با غرب، موقعیت جمهوری اسلامی در کانون های بحرانی مانند عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان و غیره و شرایط رقابت های بلوک بندیهای امپریالیستی در جدال های جهان چند قطبی، فعلا و هنوز در چنان شرایطی است که آمریکا و اروپا با احتیاط در همان عرصه پراگماتیسم خود قدم بردارند و هنوز اهرم اصلی را "تاثیر" بر جناح موسوم به جناح خامنه ای میدانند.

در آن طرف این موازنه، رژیم اسلامی و جناح خامنه ای در این مدت با سرکوب در داخل و دیپلماسی در خارج در ارزیابی های خود متقاعد هستند که سنگرهایی را فتح کرده اند که به هیچ عنوان حاضر نخواهند بود که بدست جناح رقیب در درون خود نظام بسپارند.

بنابراین دو محور، عقب راندن و سرکوب مردم معترض و پیشروی در رابطه با غرب و مشارکت فعال در کسب قدرت در خاورمیانه، در جهت تداوم بقا نظام اسلامی هنوز دو محور اساسی جنگ جناح ها میباشند.

مشاهدات و فاکت ها نیز گواه این است که علیرغم عدم شرکت مردم، جناح خامنه ای مصمم است که در این بازی انتخاباتی خود را غالب و در جنگ جناح ها غیر قابل شکست نشان دهد. قطعا به سیاق همیشه این بار نیز آرایش سیاسی جناحبندها و اپوزیسیون بعد از انتخابات دست خوش تغییرات قابل ملاحظه ای خواهد شد.

با این وصف، موقعیت انتخابات قبلی با این یکی تفاوت های چشمگیری خواهد داشت. دورهای قبل امید به دخالت نظامی آمریکا و عراقیزه کردن ایران صف وسیعی از فدرالیست های جدید و قدیم را دور این توهم جمع کرده بود. "ضد رژیم" که در بیان ضد تروریسم و ضد خامنه ای، حتی نزد غرب هم در بورس بود. همه جریات راست چشم امید خود را به تحولاتی از درون بر مبنای دخالت نظامی غرب دوخته بودند. اما اکنون این فاکتورها جای خود را معادلات جدید تری سپرده اند و به همین دلیل است که اپوزیسیون راست و دو خردادیهای سابق سردر گم مانده اند. تصادفی نیست که هنوز بخش اعظم جریاناتی که با تب و تاب سابق اندر فواید مشارکت در انتخابات و محسنات دمکراسی، مردم را برای شرکت در این مناسک و رای دادن به نمایندگان "اصلاح طلب" فرامیخوانند اکنون در فاصله دو هفته ای موعود هنوز سکوت کرده اند.

و اما باید دید که حزب دمکرات کردستان و ناسیونالیسم کرد در کجای این پرسپکتیو قرار میگیرند؟

حزب دمکرات کردستان همراه جمعی از قلم بدستان جریان ناسیونالیستی کرد در این اوضاع آشفته چرتکه انداختند و نتیجه محاسبات خود را به نفع کروی و پلاتفرم او در باره اقلیت های قومی و مذهبی جمع زدند.

کروبی و موسوی در پلاتفرم انتخاباتی خود راجع به "مشارکت فرهنگی اقلیت های قومی و اهل سنت" بعنوان شعار انتخاباتی خود بصورت درباری و خودی طوری مطرح کرده اند که حتی نزد خودشان هم چندان جدی و قابل اهمیت نمیباشد.

اما دو مساله اینجا قابل تامل است، اولاً حزب دمکرات کردستان و کل طیف ناسیونالیست کرد که با "رعایت کامل منافع احزاب برادر در کردستان عراق" سال ها است دست از مبارزه مسلحانه بر داشته اند و با بر پا داشتن اردوگاههای نظامی هنوز در از قبل "دیپلوماسی" زیست و "فعالیت" میکنند. مدتی است در ادامه سیاست آمریکا در عراق جهت بر قرار ساختن حکومت مرکزی و قدرتمند و یکپارچه زیر ضرب و فشار قرار گرفته اند. جلال طالبانی که البته هم در جایگاه رئیس جمهور و هم یکی از سران دو حزب حاکم در کردستان عراق، زنگ خطر ادامه حضور این جریانات را بصدا در آورده است. تهدید قطع و یا کم کردن بودجه این احزاب، ادامه کاری آنها را در این شکل با مخاطره روبرو کرده است. در این اوضاع و احوال با تنگ شدن فضای "دیپلوماسی" و موقعیت جدید رابطه آمریکا و ایران، بعید نیست ما شاهد سر آغاز نیمچه چرخش هایی جدیدی بطرف رژیم اسلامی از جانب این گونه جریانات، به بهانه های مختلف باشیم. در ضمن سیاست نهادینه شده پراگماتیسم حزب دمکرات کردستان، سنت استوار این حزب در کشف راه سازش و مماشیات و دور زدن نقش مردم کردستان، در شاخه ای از آن بصورت اقدام به سازمان دادن تشکل روحانیون و در شاخه ای دیگر بصورت حمایت خجلت زده از طرح پا در هوای امثال کروی بی تظاهر عینی میکند. تلاقی یاس و ناامیدی به غرب و قابل اتکا نبودن جبهه "اصلاحات" درون رژیم این حزب را در موقعیت دفاع شرمگینانه از انتخابات سوق داده است.

از طرف دیگر، انتخاب کردستان و مساله کرد برای کروی و جناحی از درون رژیم در واقع ایجاد فشار به رقیب مقابل است

کمونیسم و طبقه، ناسیونالیسم چپ و خلق

ایرج فرزاد

این سوال را باید به دقت بررسی کرد و به آن جوابی داد: بر اساس کدام زمینه های اجتماعی و مادی و تاریخی، مقوله "خلق" وارد ادبیات "چپ" و حتی کمونیسم ایران شد؟ چه عواملی موجب شدند که "کمونیسم" ایران در فاصله سالهای پس از کودتای ۳۲ تا نقطه تحول برآمدهای اجتماعی در سالهای ۵۶ و ۵۷، در اوضاع "داده"، به یک "انتقال اجتماعی" از طبقه به خلق، دست بزند؟ چه فاکتورهای اجتماعی و مادی ای موجب شدند تا روشنفکران انقلابی این دوره جاذبه پر قدرت ماتریالیسم پراتیک را به نفع امپیریسم و الگوسازی نادیده بگیرند و نیروی محرکه حرکت تاریخ را از "مبارزه طبقات"، به مقولات موهوم "نبرد خلق با رژیمهای عروسکی امپریالیسم" تغییر بدهند؟ چه عوامل مادی و اجتماعی و کدامین مکانیسمهای فکری گرایشات اجتماعی موجب شدند تا علیرغم پر وزن تر شدن طبقه کارگر صنعت مدرن از نظر سیاسی و اقتصادی طی این سالها، آرمان ایجاد یک کشور صنعتی و یک "سرمایه داری غیر وابسته" و مشروطه خواهی الیت روشنفکری اوائل قرن، سرنوشت "کمونیسم" اواخر قرن را رقم بزند؟ چرا "غرب زدگی" آل احمد و "اگر مارکس و پاپ نبودند" شریعتی و روضه خوانیهای حسینیه ارشاد، در ذهنیت این کمونیسم، پر جاذبه تر و واقعی تر و "عملی" تر از کاپیتال و نقد تزه های فوئر باخ و مانیفست است؟ تفاوت پایگاه "جنبشی" چپ که در مقطع پس از سال ۳۲ تا انقلاب ۵۷ "کمونیسم" ایران را نمایندگی میکردند با کمونیسم دوره قبل از خود چه بود و سطح دانش و بافت تحصیلکردگانی که نمایندگی روشنفکری و "تنوریک" این کمونیسم را داشتند و ادبیات آنها با دوره قبل خود چه تفاوتی داشت؟ چرا گارد این کمونیسم در برابر اسلام سیاسی و تقابل ارتجاعی حوزه های "علمیه" و لشکر آیت الله ها و طلبه ها با اصلاحات ارضی و در برابر "خطر فساد" غربی تر شدن جامعه ایران طی این سالها، باز است و سوسیالیسم خلقی، حتی از نظر فرهنگی، علیرغم تحول جامعه، در باور خرافی به شرق زدگی و اسلام زدگی، به قهقرا میرود؟

شما وقتی اتفاقات و تحولات بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ را مرور میکنید، جز دو مورد که به نامهای فرقه "دموکرات" در آذربایجان و کردستان محدود است و اتفاقاً از جانب تمامی نیروهای منتسب به کمونیسم یا مدعی کمونیسم، با "اکراه" با آنان رفتار میشود، همه جا، چه از منظر نمایندگان کنسولگری ها و سفارت انگلیس و یا آمریکا و چه از منظر دولتمداران و چه از زاویه دید احزاب سیاسی مدعی کمونیسم، در این مورد حزب توده، کمونیسم با پیوند با طبقه کارگر و نفوذ در میان این طبقه و قدرت "خرابکاری" آنان در این رابطه طرح شده است. "شورای متحده" کارگران که در سال ۱۳۲۱ تشکیل

و برد آن تنها به تبلیغات انتخاباتی محدود خواهد ماند، خود طراحان این پلاتفرم يك هفته بعد از موعد بازی این ژست کنار خواهند گذاشت بر کسی پوشیده نیست که سران همین جناح که اکنون "حاشیه ای شدن و امنیتی شدن مساله کرد" را "برنمی تابند" خود از طراحان و بانیان جنایت در کردستان بوده اند. تصمیم حزب دمکرات در دفاع از کربوی و همزمان جلسه کردهای مقیم مرکز به ریاست عبدالله سهرابی نماینده سابق مریوان تکرار کسل کننده دو حوزه ای بودن جریانات ناسیونالیست کرد است که در زمان تب و تاب دو خرداد مرسوم بودو ره به جایی نبرد.

اکنون نیز این سناریوی جدید نه در میان مردم کردستان و نه در معادلات جدی اوضاع سیاسی جایی با اهمیت پیدا نخواهد کرد. کارنامه های خونین رژیم اسلامی و جناحهایش در قبال مردم کردستان و سیاستهای حزب دمکرات و جناحهایش گواه این حقیقت است که طرفین این معامله در ظرفیتهای متفاوت علیه منافع مردم و جامعه کردستان بوده اند. در این شرایط یعنی در شرایطی که حتی "مفسرین" سابقاً دو خردادی، و صحنه گردانان بخش فارسی صدای آمریکا به نمایشی بودن این مضحکه انگشت گذاشته و با عناوین مختلف از فراخوان به شرکت در آن خود را کنار میکشند، بخشی از "سیاستمداران" حزب دمکرات، در همان ذهنیت فنودالی و عقب مانده با شرمندگی در اسارت ایام سپری شده بسر میبرند. این تصویر بار دیگر نور افکنها را بر سترونی ناسیونالیسم کرد در نمایندگی کردن هر رگه ترقی خواهی و بی ربطی به هر تلاش متمدنانه و انسانی برای حل مساله کرد، متمرکز میکند.

۲۰ مه ۲۰۰۹



نشریه کانون

کمونیسم را بخوانید

و در تکثیر و پخش

آن ما را یاری دهید!

شد بسرعت رشد کرد. طوری که اعضای آن در سال ۱۳۲۲، به ۲۷۵ هزار نفر رسید. شورای متحده این تعداد اعضای خود را در سال ۱۳۲۵ به ۳۳۵ هزار کارگر رساند که چتر در برگیرنده ۱۸۶ اتحادیه در استانهای صنعتی و نیمه صنعتی به ترتیب تعداد اعضا در خوزستان، آذربایجان، تهران، گیلان و مازندران، اصفهان، فارس، خراسان و بالاخره کرمان بود. رهبری اعتصابات بزرگ کارگری از جمله چهل اعتصاب بزرگ در سال ۱۳۲۲ و چهل اعتصاب بزرگ دیگر در سال ۱۳۲۴، برعهده شورای متحده بود. تمامی ۱۴ عضو رهبری شورای متحده، عضو حزب توده بودند.

لازم است یاد آوری کنم که با وجود اینکه رهبران و لایه کادری حزب توده از آرمانهای "تجدد طلبی" گروه ارانی و "۵۳ نفر" متأثر بود و تمایلات این افشار روشن فکر اشراف را برای ایجاد یک کشور صنعتی و "مستقل" را نمادگی میکرد، اما تأثیرات دو فاکتور اساسی در صراحت لهجه این منافع مادی و گرایش اجتماعی که ریشه در اهداف مشروطه خواهی داشت، تأثیر داشته است. یا به عبارت دقیقتر، حزب توده در سطح بین المللی با نتایج "صنعتی کردن" روسیه "عقب مانده" در نتیجه غائی انقلاب اکتبر روبرو بود و پا به میدان گذاشتن طبقه کارگر جوان در عرصه سیاست ایران را نیروی محرکه و محمل طبقاتی آرمان بورژوازی صنعتی یافته بود. این حقیقت که شکست انقلاب اکتبر در پروسه صنعتی کردن روسیه در اواخر دهه ۳۰، به نام "سوسیالیسم" معرفی شد، نه تنها حزب توده بلکه اکثر احزاب چپ و کمونیست را تحت تأثیر نفوذ این "سوسیالیسم روسی" قرار داد. پدیده ای که با رشد و نمو نوع دیگری از سوسیالیسم ملی، سوسیالیسم چینی و مانوئی، "خلق" و "خلقها" را به عنوان نیروی محرکه همان آرمان بورژوازی صنعتی وارد سیستم کمونیسمهای موجود کرد. "انشقاق" در این دو اردوی جهانی امر صنعتی کردن و آرمان بورژوازی صنعتی، انشعاب در "سوسیالیسم" نام گرفت!

از میان رهبران حزب توده و لایه روشنفکرانی که با دفاع از سوسیالیسم معروف بودند، بخش اعظم از تحصیلکردگان دوره عالی و دکترا در اروپا بودند. ادبیات این دوره با عناوین ماتریالیسم و تاریخ فلسفه و ترجمه مانیفست کمونیست و برخی آثار مارکس و انگلس و لنین مشخص میشود و حتی علیرغم "هم خطی" حزب توده با استالین، غیر از "تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی"، تقریباً اثر دیگری از استالین در میان دوایر حزب توده موجود نبود.

به این مساله که شناسنامه سیاسی کمونیسم حزب توده با "دفاع از قانون اساسی"، رقم خورده بود و ناسیونالیسم و رفرمیسم خمیر مایه سیاستهای غیر انقلابی آنرا تشکیل میداد و مساله "انحرافات" این حزب بیش از این نمی پردازم، منظورم ارانه یک تصویر از رابطه کمونیسم با طبقه کارگر و نقش آن به عنوان یک نیروی سیاسی است. به نظرم بخش عمده تصاویری که از حزب توده ساخته شده است، برگرفته از جدال دو بلوک در طول دوران جنگ سرد است. جریانی که میخواست "ایران را

به شوروی ها بفروشد"، "کشور را تجزیه کند" و آذربایجان و کردستان را "روسها" واگذار کند. بحث من اینجا بررسی موردی از حزب توده، نوع کمونیسمی که نمایندگی میکرد، و یا حتی این نیست که این حزب به عنوان یک حزب رفرمیست و مدافع قانون اساسی مشروطه، قادر نشد در تحولات این سالها و در مقطع کودتای سال ۳۲ به عنوان یک حزب سیاسی، در پروسه تحولات دخالت کند. قصدم در اینجا این است که توضیح بدهم که کمونیسم در بستر واقعی خود با تحركات جنبش کارگری هم سو بوده است و دکتترین و تنوری آن، مارکسیسم است. حزب توده به صرف مدعی بودن کمونیسم، مستقل از اینکه نوع کمونیسم آن نوعی کمونیسم مشروطه خواهی و قانون اساسی مشروطه بوه است، وسیعا از جانب فعالان جنبش کارگری در آغوش گرفته میشود. اتفاقاً همین فشار پایه طبقاتی کمونیسم است که رهبری این حزب را هم ناچار میکند، تعلق به قانون اساسی مشروطه را در شناسنامه سیاسی و خاستگاه فکری اش برجسته نکند، کاپیتال و مانیفست و ماتریالیسم دیالکتیک را به فارسی ترجمه کند. بحث من این است که از منظر رجوع طبقاتی و همراه با آن خاستگاه فکری و جنبشی، کمونیسمی که در جامعه ایران از سال ۳۲ و تا مقطع "انقلاب ۵۷"، فعال میدان سیاسی جامعه ایران بود، رابطه اش را با این دو محور طبقاتی و نگرشی، قطع میکند.

در سالهای بعد از کودتای سال ۳۲ در هر سه پایه این کمونیسم موجود در جامعه ایران، تفاوتها نسبتاً بنیادی را شاهد هستیم. من در مناسبتهای دیگر به جایگاه انقلابی کمونیستهای این دوره پرداخته ام و لزومی به تکرار آنها در اینجا نمی بینم. پایگاه و رابطه اجتماعی کمونیسم این دوره از طبقه به "خلق" تغییر میکند. به سرمنشأهای اولیه این نقل مکان اجتماعی در حزب ملل اسلامی و روزنامه "خلق" آنها دقت کنید. حزب ملل اسلامی، برنامه خود را سرنگونی رژیم سلطنت و برقراری حاکمیت اسلام تعیین میکند. از درون همین جریان است که ابتدا بخشی به نام "حزب الله" انشعاب کرده و به مجاهدین خلق میپیوندند و سپس از دل آن جریان دوم رهبران سازمان پیکار بیرون آمدند. از سال ۳۲ به بعد انواع کمونیسم های چریکی و یا "سیاسی کار"، مثل سازمان انقلابی حزب توده، دیگر "خلق" و "خلقها" را محرک تحولات جامعه به حساب می آورند. فدائیان پس از ادغام دو گروه جزئی و احمدزاده، نام "چریکهای فدائی خلق" را برای خود برگزیدند.

منصور حکمت به روشنی در مورد انتقال از مفهوم ملت به خلق در ذهنیت چپ جامعه ایران چنین توضیح داده است: "خلق به مجموعه محدودتری اطلاق میشد، و شامل طبقات و اقشار معینی از "ملت ایران" بود. این انتقال برسمیت شناسی آشکارتر تقسیم اجتماعی درون جامعه ایران بود. ناسیونالیسم دیگر فقط درگیر مبارزه ضداستعماری نبود، بلکه مبارزه ای علیه "ضد خلق" بود یعنی طبقات و اقشار بومی ای که سلطه امپریالیسم را نمایندگی و تحکیم میکردند. مبارزه ضدامپریالیستی مردم نیروی محرکه جامعه و اساس ناسیونالیسم "واقعی"، و رادیکال تعریف میشد."

و :

" در قلمرو اقتصادی، چپ رادیکال مدافع نقش مستقیم و فعال دولت در دولتی کردن وسیع سرمایه‌های "مستقل" بود، در حالی که ناسیونالیسم سنتی از هدف ایجاد و توسعه بازار محلی سرمایه همراه با درجه معتدلی از توزیع مجدد درآمدها فراتر نمی‌رفت. در هر دو حالت هدف اصلی صنعتی کردن و خودکفایی اقتصادی بود. اما برای چپ خام و اتوپيست، خودکفایی به یک اصل ایدئولوژیک تبدیل شد و شاخص ضدیت با امپریالیسم و حتی سوسیالیسم بود." (منصور حکمت: ناسیونالیسم چپ و کمونیسم طبقه کارگر، بررسی تجربه ایران)*

با تحرک عملیات چریکی و یا دخالت در جنگ عشایر جنوب، که جالب است سران ایل قشقایی در دوره قبل در برابر طبقه کارگر و اعتصابات آنان از مدافعین سرسخت قوام و حتی پایگاه طبقاتی حزب او بودند، حرکت همزمان و هماهنگ در جنبش کارگری را شاهد نیستیم. و طنز تاریخ است که در این دوره، ایران صنعتی تر و کارگری تر و شهری تر شده است و پس از اصلاحات ارضی پروسه سرمایه داری شدن ایران، قطعیت یافته است. اما کمونیسم موجود تقریباً فاقد کمترین رابطه ای با طبقه کارگر و زندگی و مبارزات و مطالبات آن قرار دارد. و نه تنها این، بلکه حتی از نظر رابطه و علائق عاطفی یک طرفه، این رابطه جای خود را به "خلق" و "خلقها" میدهد.

سران جریان فدائی تقریباً هیچکدام تحصیلات عالی در اروپا را نداشتند و این تنها کادرهای سازمان انقلابی حزب توده است که تحصیل کرده اروپا هستند. اما همین لایه آموزشهای خود را از "دهقانان چینی" در سفر به چین انجام میدهند و برای شرکت در آموزش جنگ توده ای درست در زمانی که جلال طالبانی متحد رژیم بعث است و با بارزانیها در جنگ است و در "بکره جو" مقر دارد، عازم کردستان میشوند. ادبیات این کمونیسم یا جزوات جنگ چریکی و جزوه رژی دبره است و یا تزه‌های مانو: "درباره عمل" و "درباره تضاد" و تاریخ مشروطه کسروی. روی آوری به آثار کلاسیک مارکسیستی، علاوه بر عامل اختناق و سرکوب های پلیسی، تقریباً بایگانی میشود و حتی بنیانگذاران سازمان انقلابی حزب توده، "خود سازی" در میان خلق، که ترجمان عملی آن پیوند با ایلات و عشایر جنوب است، مشوق و محرک بیشتری است تا رجوع به آثار مارکسیستی که در غرب به زبان اصلی در دستشان بوده است. دیگر منابع تغذیه فکری چپ این دوره از ادبیات باقیمانده در دوره قبل، که اساساً رگه کمونیسم روسی را نمایندگی میکردند، فراتر نمی رود. یک جدائی کامل بین نه تنها "دکترین" های کمونیسم و مارکسیسم از نظر تئوریک؛ و زندگی و مبارزه طبقه کارگر از نظر پراتیک ایجاد میشود، بلکه این جدائی به شکل روشن تری در قالب ناسیونالیسم چپ و "مبارزه با امپریالیسم" و علیه "وابستگی" و تجدید حیات تمام نمای آرمانهای دیرین بورژوازی صنعتی، تظاهر می یابد. به نظر میرسد که انقلاب "خلق" علیه امپریالیسم و یا مبارزه برای گسست از حکومت‌های "عروسکی" امپریالیسم دیگر راسا و مستقیماً به

تئوریهایی که این مواضع را نمایندگی میکردند، روی آوردند. در مقیاس فردی و انتخاباتهای آگاهانه، لایه روشنفکران انقلابی ای که بانی جنبش چریکی بودند، مستعد پرچمداری مارکسیسم و مبارزه برای ایجاد یک حزب انقلابی و سیاسی مارکسیستی بودند. و ما دیدیم که بازماندگان همین لایه روشنفکران انقلابی و مدافعین و بنیانگذاران جریان چریکی، و حتی برخی از شخصیت‌های برجسته "مشی توده ای" مانو، به مارکسیسم انقلابی پیوستند. نمونه مجتبی احمد زاده و محمد علی پرتوی از طیف فدائی سابق و پیوستن چهره برجسته مقاومت در زندان و از بازماندگان سازمان انقلابی حزب توده، بیژن چهرازی، در این رابطه بسیار گویاست. به این معنی که حضور علنی طبقه کارگر در دل تحولات سالهای ۵۷، و حضور قدرتمند منصور حکمت و شیوع ادبیات مارکسیسم انقلابی او در دوره بحران انقلابی، بار دیگر بین کمونیسم و کمونیستها و طبقه کارگر و جنبش آن، رابطه را مجدداً برقرار ساخت.

ناسیونالیسم "چپ" و "راست":

زندگی در منتالیته دورانهای سپری شده

به این مساله، یعنی سیر سربرآوردن مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، که برآیند تلاقی دو مولفه نقد روایت مارکس به سرمایه داری و تحرک طبقه کارگر در بطن دوران انقلابی سالهای ۵۷ تا ۶۰ است، در نوشته های بعدی خواهم پرداخت و سعی خواهم کرد توضیح بدهم که چرا علیرغم هژمونی منصور حکمت بر دو حزب سیاسی کمونیستی، حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، "دیدگاه" کمونیسم کارگری او نتوانست بر گرایش سنت دار تر اولوسونیستی و جهت گیری ریشه دار ترویجی اثباتی و میراث‌های ناسیونالیسم چپ و سوسیالیسم خلقی غلبه کند.

اما یک نکته مهم را باید در بررسی و بازبینی افت و خیز گرایش‌های سیاسی در مقاطع مختلف جامعه ایران، مد نظر قرار داد.

خاستگاه ناسیونالیسم ایرانی، بر یک موضع ایستا، عقب مانده و نوستالژیک استوار است. عواملی که محرکه موضع گرایش ناسیونالیسم ایرانی را میسازند، زندگی در منتالیته و پیش داوریهای دوران جنگ سرد و بازسازی و "به روز" کردن خرافات میراث کهن و باستان در این متن است. بررسی حزب توده برای مثال، هنوز در سیستم مهندسی افکار دوایر سازمان سیا، در دورانی که به پایان رسیده است، پس از برهم خوردن تمام پایه های بلوک بندیها و آرایش ایدئولوژیک و جنگ های تبلیغاتی، در جریان است. ناسیونالیسم ایرانی در عرصه "تاریخ نگاری" هم نشان داده است، که گذشته گرا، عقب مانده و تماماً غیر علمی است. هیچ حقیقتی را بنابراین از سیستمی که در دوره نوستالژیک کودتاهای سیا و ذهنیت "شعبان بی مخ" به زندگی ادامه میدهد، نمیتوان یافت. برای این لایه ناسیونالیسم هر حرکت چپ، آزادیخواهانه و سوسیالیستی، هنوز تلاش‌هایی برای "تجزیه ایران"، لقب میگردد. هر ارتجاع در گوشه و

کنار عالم، به ذهنیت دوره "توتالیتر" و تمامیت خواهی سیستم "کمونیستی" متصل میشود. اگر نقدی به رژیم اسلامی و جناحهای آن دارند، حتما تقارنی با سیستم "مخوف" دوران "تک حزبی" و محدود کردن اراده آزاد سرمایه داران در دنیای افسانه ای "دمکراسی" برقرار میکنند. روایت وزارت خارجه آمریکا از تحولات و مهندسی ها و "فکر سازی" های دستگاه خبر پراکنی بخش فارسی صدای آمریکا، "مفسران" عالیقدری چون "دکتر" علیرضا نوریزاده را نیز به این بازار مکاره عقب ماندگی ناسیونالیسم ایرانی افزوده است. این لشکر، هنوز به تصویر خود در جمع هلهله کنندگان دوران کودتای "علیحضرت" ها، خیره شده و در این ذهنیت حیران و در عین حال سرمستند. سرمستی هایی که بیشتر رقت انگیز و نوستالژی برای عالمی است که به تاریخ پیوسته است. یلتسین و پوتین و مدیدوف، و ناسیونالیسم کمپ اردوگاه سابق، از منتالیته "دوران وحشت" استالین عبور کرده اند و هنوز در گرجستان مجسمه استالین را حفظ کرده اند. ناسیونالیسم ایرانی که دوران طلانی اش را در زیر شنل دوران پهلوی ها، از دست داده است، برعکس هنوز نمیخواهد از نظر ذهنی خود را از میراث دنیای منقرض شده، رها سازد. و این عقب ماندگی، دلیل مهمی در ناتوانی ناسیونالیسم ایرانی برای نمایندگی سرنوشت تولید سرمایه داری و پروسه تولید و انباشت آن در ایران است. اگر قرآن و نهج البلاغه، و حدیث شهادت حسین در کربلا و "نفوذ کلام" آیات عظام: مجلسی و مدرس و بروجردی و کاشانی در سیره اسلام مانع فرهنگی و ایدئولوژیک "متعارف شدن" سرمایه داری تحت حاکمیت اسلام سیاسی است، ناسیونالیسم ایرانی در سایه افسانه ها و اساطیر "شاهنامه" و زندگی فقه ها در زیر شنل قزلباشهای صفوی و منشور "کوروش کبیر"، تاجگذاری ها و زندگی در میراثهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، شانس تبدیل شدن به ناجی سرمایه داری ایران در دوران مدرن را اگر نگوئیم از دست داده است، دستکم بسیار نامحتمل کرده است. سنگینی این میراث و اسارت به فشار این تاریخ، ناسیونالیسم ایرانی را بشدت خرافی و غیر مدرن کرده است. جریانی بشدت گذشته پرست، اسلام زده، محافظه کار در برابر ارتجاع و عقب ماندگی، اما به همان میزان دریده و بی چشم و رو و بد دهن و بی فرهنگ در مقابل سوسیالیسم و گرایشات و نیروهای واقعی آزاد اندیش و آزادیخواه حتی در برابر روشنفکران دوران تجدد خواهی مشروطه در جامعه ایران. آقای نوریزاده وقتی قصد دارد بحران سیاسی بین روسیه و گرجستان را بر سر اوستیا تحلیل بفرمایند، به حرص و ولع بازمانده "خرسهای روس" در دوران "کمونیسم" و نقش زیبارویان گرجستانی در حرمسراهای عباس سلطان صفوی، به عنوان سمبل پیوندهای ریشه دار "تاریخی دو ملت ایرانی و گرجی" نقب میزند. زندگی در ذهنیت پا اندازان دربار سلاطین و خلسه در خدمت گذاری به عنوان خادم و گزمه حرمسرای شاهان، از مشخصات ناسیونالیسم درباری ایرانی و ۲۵۰۰ سال اساطیر این گرایش ضدانسانی، لوده و هرزه و بی فرهنگ و نامتمدن است. شانس اعاده سلطنت و تبدیل شدن به امید ناسیونالیسم ایرانی برای "نجات ایران" از چنگ "آخوندها" کور شده است. آیا این ناسیونالیسم قادر خواهد شد، از همتایان خود در کشورهای

برخاسته از فروپاشی بلوک سابق شوروی بیاموزد؟

از سوی دیگر بقایای چپ "ضد شاه"، چپ دوره مبارزه با رژیم های "عروسکی" و اقتصاد "وابسته" و کمپرادور، نیز با همان معیارهای "چپ" دوران سالهای ۳۲ تا مقطع ۵۷، رویدادها و تحولات سیاسی را مینگرد. جنبش اسلام سیاسی، هنوز برای این چپ، "انتوکراسی" است و ادامه خطی "مجاهدتها"ی خمینی و دیگر جریانات اسلامی. در این خاستگاه ناسیونالیسم چپ، حزب توده دوران پس از "انقلاب ۵۷"، نه به عنوان بخش سکولار "انقلاب اسلامی"، که به عنوان چپ سازشکار، خائن، تجدید نظر طلب در مواضع دوران قبل، در نظر گرفته میشود. سازمان فدائی نه به عنوان جریانی که تحت تاثیر انتخاب آگاهانه رهبری "امام"، در بستر حزب توده این دوران، که به عنوان جریانی که از ایده های انقلابی سالهای قبل "عدول" کرده است، مد نظر است. این مساله که بخش اکثریت بدنه این جریان، مجلس اسلامی و بطور مشخص مجلس ششم را، زبان علنی گرایش خود دانسته و زندگی در حاشیه جناحی از اسلام سیاسی را هویت سیاسی خود تعریف کرده است، از موضع این چپ ناسیونالیست، علی السویه و غیر قابل مناقشه است.

بررسی تحلیلی تر این نقل و انتقالات طبقاتی، که تحولات مهم دوران بحران انقلابی، زمینه ساز و توضیح دهنده آنهاست، و همراه با آن بررسی سرنوشتی که افت و خیز کمونیسم نوین ایران، عروج و افول مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری به آن دچار شده است، یک پیش شرط اولیه هر تلاشی برای بازسازی کمونیسم و در دسترس گذاشتن آن برای جنبش کارگری و فعالان شبکه های سوسیالیست آن است. نقد و بازبینی ریشه های کمونیسم جان سخت و ریشه دار "اولوسونیت" و خادم تاریخ، و تلاش کمونیسم کارگری برای فراتر رفتن از یک "دیدگاه" در برابر ناسیونالیسم چپ و تمامی میراثهای فکری و سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیک آن، تلاش برای تبدیل این دیدگاه به یک جنبش سیاسی و تحزب سیاسی منطبق بر آن، هنوز آغاز یک راه است. ادبیات و زرادخانه فکری و سیاسی و تئوریک و مبانی و اصول این حرکت سیاسی، موجود اند. مبارزه در عرصه فکر و تئوری به سرانجام رسیده است، و تلاشها برای عبور از کمونیسم منصور حکمت، در قالب، چپ ۵۷ و کمونیسم وابسته به "انقلاب" و کنار نهادن آن با میراثهای "جامعه مدنی" دوخرداد و گسست از پیوستگی یک تاریخ سی ساله از طریق زندگی در کمونیسم فلسفی و دانشگاهی، به بن بست رسیده است. مصاف پیشاروی جنبش کمونیستی و مبارزه طبقاتی در جامعه ایران، مبارزه برای برپایی یک جنبش سیاسی و ایجاد حزب سیاسی کمونیستی و افشای بنیانهای غیر کمونیسمهائی است که از سنن و میراثهای چپ خلقی غبار رونی کرده اند.

مه ۲۰۰۹

iraj.farzad@gmail.com

این اشتباه، "لی" نیست!

ایرج فرزاد

"ما خود را با جریانات موسوم به کمونیسم کارگری از یک جنس و جنبش نمیدانیم"

این جمله ای از آخرین نوشته آذر مدرسی است. معلوم شد که ما با تمرکز بر نقد کمونیسم فلسفی- دانشجویی اینها و سیاستها و "حزب داری" های ناشی از آن، به "خال" زده ایم. مشخص شد که حتی کمونیسم دانشجویی هم سیاست آوردنهای اینها را پس زده است و این کمپین ترور شخصیت و تراوش نزاکت سیاسی در جدل با منتقدین، هیاهونی برای پنهان کردن شکست سیاستهایی است که "با گرایش موسوم به کمونیسم کارگری" از یک جنبش و از یک جنس نیستند.

اما تفاوت های بنیادی، در آذر ماه سال ۸۶ با شکست سیاست اینها برای بالا کشیدن بخشی از لایه انسانی کمونیسم دانشجویی، جوانب بسیار کنکرت و مشخصی را بخود گرفت. قبلا و در دوره پیش از کنگره اول این جریان، تلاش برای دوختن لباس تزا و سیاست آوردنهای در پرده حریری "کمیتة های کمونیستی" بر تن کمونیسم دانشجویی، شروع شده بود. زیاد طول نکشید که اشتباهی مصادره لایه انسانی این کمونیسم دانشگاهی با آغاز خطوطی انتقادی در درون آن و حتی یک انشقاق سازمانی، فروکش کرد. سیاست های غیر مسنولانه و "ماجرایوانه" رهبری این حزب، قبل از اینکه کار به تهاجم پلیسی به "داب" و راه انداختن فضای تک نویسی ها و اعتراف ها بکشد، با سوالات جدی در درون همان داب روبرو شده بود. باتیان این "خط" چاره دیگری ندیدند جز اینکه عینا چون مجاهدین، از اقتضاح و بی مسئولیتیهایی که در ماجرای ۱۳ آذر به بار آوردند و از خود بیادگار گذشتند، یک عملیات "فروغ جاویدان" بسازند و مناسب انقلاب ایدئولوژیک متعاقب آن را تدارک ببینند. با هیچ شیوه دیگری جز دست بردن به این شیوه "تهاجمی" نمیشد شکست آن تزا و سیاست آوردنهای را زیر فرش جارو کرد. لازم شد که عده ای را، چون "طفک" فواد عبداللهی، به عنوان "فدیه" این تعرض ضد انتقادی، برای ساکت کردن و مرعوب ساختن صف باقیمانده به جلو کیش بدهند و داستان رجز خوانیهایشان را علیه حزب اتحاد کمونیسم کارگری از بایگانی بیرون بکشند. مثل مجاهدین انتخاب برچسپ "بریده ها" علیه عوامل "رژیم آخوندی"، هیزم این آتش ضد انتقادی بود.

زمین سیاسی شخم "نخورد"، شخم زدید!

اما بگذارید زیاد هم تند نرویم، آخر "جاده لغزنده" است! "خودتان که از این سیاستها دفاع کردید!" مگر همان "آقای ایرج فرزاد"، در دفاع از "حکمتیسم" نوشت، اما پس از کناره

گیری چیز دیگری گفت؟ مگر همین حرفها و تزاها قبلا و در آستانه انشقاق، گرچه غیر صریح و در لفافه، طرح نشده بودند؟ مگر منتخب جمالتی را که "تناقضات" سیاسی "امثال ایرج فرزاد" و عبدالله شریفی و حزب اتحاد کمونیسم کارگری و... را در دوره های مختلف نشان میدهد، به بهزاد جواهری نداده اند تا "مستدل" کنند برخی تا مقطع کنگره اول و حزب اتحاد کمونیسم کارگری، حتی تا پس از کنگره دوم، به حزب "حکمتیست" سمپاتی جانبدارانه ای داشته اند؟

دوستان عزیز، اما، فراموش میکنند که خود برای تبری از رمز و کدهایی که ارزش مصرف آنها فقط در دوره انشقاق حکما معنی داشت، به تز "اوضاع عوض شده است" و "زمین سیاسی شخم خورده است" چنگ زدند. یادشان رفته است که خود اینها همین چندی پیش ابداع تز "ننوتوده ایسم" را از امثال بهمن شفیق پذیرفتند و در مراسم برانت از تقابل کمونیسم با طرفداران جامعه مدنی دواخردادیها در آوریل بیادماندن ۹۹، مدال پخش کردند و از آن دوره پشیمان شدند و "بریدند". آخر اگر رهبری حزب "حکمتیست"، "از منظر اژدها"، "خداحافظ رفیق" و "ناقهرمانان" را نه در برابر بهمن شفیق و آذرین و مقدم؛ که در تقابل با و دهن کجی به نویسنده این مقالات، منصور حکمت، بازخوانی میکند، من هم مجاز به "بریدن" خود از این معرکه گیری و ارائه قطره چکانی رساله "چشم انداز و تکالیف" در پوشش "حکمتیسم" نیستیم؟! اگر این پشتک وارو زدنهای شما به بهانه "شخم خوردن" زمین سیاسی مبنای یک گسست کامل از مبانی کمونیسم کارگری است، از من هم بپذیرید که وقتی خود شما بی پرده و در روز روشن پشت گاوهای ورز "شخم زدن" تاریخ و بستر کمونیسم و مهمترین دوره تقابل با کمونیسم خادم تاریخ و پشت سر "تنوریسین" "ننوتوده ایسم" عکس بیادمانی گرفته اید، برای من و دیگر رفقا نیز، "اوضاع" ای که حرفهای ما تحت آن زده شدند، "عوض شده است". اگر شما مجاز هستید تز "متعارف شدن رژیم اسلامی" و پایان "جنبش سرنگونی" را از "رساله" آذرین وام بگیرید، چرا ما مجاز نیستیم که بگوئیم کمونیسم کارگری در دوره منصور حکمت، حتی مدتها قبل از اتفاق دراماتیک خرداد ۷۶ جایگاه "دکترین" رفسنجانی را اتفاقا در یک جدل تماما سیاسی با ایرج آذرین، توضیح داده بود؟ و ما را فقط با دوره غفلتهای سیاسی مان ارزیابی نکنید، مقالات متعدد و مفصل و مستدل ما در بازبینی کل دوره تدارک انشقاق حکما در دسترس اند. با همه اینها، سوال این است چرا تغییر مواضع یکی: در پرده "اوضاع شده است" و دیگری در چهارچوب بازبینی انتقادی کم و کاستیهای گامهای پیشین، که وجه مشخصه هر جریان کمونیستی و هر حرکت "سلبی" است، دوباره به زمین ما پرت شده است؟ بالاخره اگر تغییر مواضع، بهر دلیل درست و یا نادرست، بازبینی گذشته و یا تغییر مواضع، امری واقعی است، چرا این بازگشت و بازبینی و "بریدن" از گذشته بطور یکسویه رو به مخالف سیاسی، یک امتیاز منفی است و برای شما درایت و تیزبینی و موجبی برای "ساکت کردن" هر منتقد؟ نمیتوانید این توپ را به میدان ما پرتاب کنید.

زندگی در "تاریخ خود"

به نظر من دلیل اصلی کمپین برگرداندن نظرها از "حال" و از آن اوضاع و مسائل در مقابل چشم ما، مشخصا مسائل حول و حوش ۱۳ آذر ۸۶ است که انگیزه نقب زدن به آن تاریخ "سپری شده" است. من در بازخوانی جریان ۱۳ آذر سال ۸۶، اتفاقات این دوره و ربط مستقیم ضربه به داب با سیاستهای ماجراجویانه و غیر مسئولانه رهبری و کمیته داخل حضرات را توضیح دادم. برایم مینویسند آقای ایرج فرزند پروکاتور پلیس، چون نتوانست پس از کناره گیری از حزب کسی را با خود همراه کند، چنین گفته است! اما باور کنید ماجرای ۱۳ آذر، به داستان عبدالله مهدی و مصطفی هجری بی ربط است. وارد کردن "نیرو" و "سازمان" در یک جنگ نظامی شاید معنی داشته باشد، اما به عنوان معیار تشخیص حقیقت و درستی یا نادرستی نقد، و یا صحت و عدم صحت ارزیابی و تحلیل، ضدعلمی است. نمیدانم وقتی مارکس ایدئولوژی آلمانی را مینوشت و یا کاپیتال را، نیوتن نیروی جاذبه را کشف میکرد و ارشمیدس رابطه وزن اجسام شناور را، و یا وقتی داروین تنوری های خود را تدوین میکرد، یا کانت و هگل و بتهوون، چند نفر را در آن فعالیتها و ابداعها و فرموله کردن تژها و ساخت و ترکیب سمفونیها با خود سازمان داده و همراه کرده بودند؟ قطعا یادتان مانده است که منصور حکمت، در پلنوم ۱۴ در مورد کار نکردن کل لایه رهبری حزب روی خط کمونیسم کارگری، حتی پس از مرگ خود، تردیدی نداشت؟ با اینحال او تا آخرین لحظاتی که توان گفتن و نوشتن داشت از "میانی کمونیسم کارگری" و "ممکن بودن پیروزی کمونیسم در ایران"، "بازخوانی کاپیتال" یکه و تنها و بدون حمایت واقعی "نیروی" حزب خود، کوتاه نیامد. بعلاوه اگر سازمان و "نیرو" معیار درستی یا نادرستی نظر و تنوری و موضعی تحلیلی و سیاسی باشد، باید نسبت به درستی اسلام سیاسی و ناسیونالیسم کرد و قبیله گرانی، در برابر شیخ نصرالله و جلال طالبانی و عمر بشیر لنگ بیاندازید. چون همه اینها نه تنها نیرو که "حزب" مسلح هم دارند! این چه روشی برای ساکت کردن انتقاد و صدای انتقادی است؟ چه جای افتخاری است که یک عده در خلوت خود کمونیست را به عنوان "نیرو" و "پز" ما حزب داریم و شما نه" به پشتوانه یک غیر کمونیسم، یک سیاست عاریه ای از کمونیسم خادم تاریخ برده اید؟ جواب را البته انصافا آذر مدرسی داده است: "از جنس جنبش کمونیسم کارگری نیستیم!"

تعیین این چنین معیاری برای صحت تنوری و تحلیل، البته با رجعت به "تاریخ درونی" تکمیل شده است. داستان زندگی با "تاریخ ویژه خود"، هویت واقعی همه انواع "کمونیسم" حاشیه ای، ناسیونالیسم چپ، کمونیسم بی تاثیر و چپ فرقه ای بوده است. و بنابراین برای من قابل انتظار بود که وقتی از یک اتفاق نسبتا مهم در جامعه ایران، ضربه رژیم اسلامی به داب و لت و پار شدن آن، و رابطه مستقیم این ضربه سنگین با سیاست آوردنهای رهبری حزب گرانقدر در سال ۸۶ حرف

میزنیم، یکباره پرونده گذشته حزب اتحاد کمونیسم کارگری، و لابلای زخم و ناسور "اختلافات درونی" پیشین دوباره باز و فعال بشوند. چرا؟ چون زندگی در تاریخ درونی نفرت به رفقای چندین و چند ساله برای توجیه سیاستهای حاشیه ای و کمونیسم بی رگ و ریشه و غیر انقلابی و شکست طلبانه دوخردادی، وسوسه انگیز تر است، "خودی" تر است، راحت تر است و برای بیرون این تاریخ برای جامعه و نیروهانی که در این تاریخ مشترک نبوده اند و چه بسا علاقه ای هم به آن ندارند، زبان و ادبیات مهجورتر، نامفهوم تر و فرقه ای تر است. این ادامه همان روایت "نشریه داخلی" و دیالوگ و جنگ و جدل "درونی" جریانات چپ سکتاریست و سوسیالیستهای خلقی و فلسفی، اما در "عصر اینترنت" است. ادامه همان کمونیسم حاشیه ای است که وقتی با بیکارسازیهای وسیع در میان کارگران روبرو میشود، کک اش نمیگذرد، ولی اگر تاریخ جدال درونی خود، دعوی ترسکی و استالین را در برابرش بگذارید، رگ گردنش بالا میزند و جوش می آورد.

"جنس" جنبش هایمان "تفاوت" دارد

اما از حق نگذریم، اگر فواد عبداللهی هنوز به توصیه لیدر خود در این ذهنیت درون فرقه ای زندگی میکند، آذر مدرسی برعکس گوشه ای از تصویر واقعی تر را بدست دنیای بیرون داده است. و من این را واقعی تر و "سیاسی" تر میدانم. من هم واقعا بر این باورم که آنچه در ۱۳ آذر سال ۸۶ اتفاق افتاد، رابطه مستقیمی با استنتاجات مهمی که در این جمله آمده است، دارد: "ما خود را با جریانات موسوم به کمونیسم کارگری از يك جنس و جنبش نمیدانیم". من هم سعی کردم در بازبینی از این ماجرا نشان بدهم که بازتاب سیاست آوردنهای کورش مدرسی و استنتاجات عملی از آنها، که خوشبختانه فقط به بخشی از کمونیسم دانشجویی محدود ماند و آنجا هم حتی پس زده شد، تماما با "جریان موسوم به کمونیسم کارگری" نه تنها از یک جنس نبودند، بلکه در تناقض با تمامی میانی، سنتها و سیاستهای آن قرار گرفتند. "جریان موسوم به کمونیسم کارگری"، بسیاری تحولات و تندپیچهای خطرناک را بر خلاف بی مسئولیتی و ماجراجویی اینها در آذر ۸۶ و اسلاف چپ غیراجتماعی شان، با مسئولیت و درایت از سر گذرانده است. ماجرای جنگ خلیج و عبور دادن تشکیلات حزب کمونیست ایران و کومه له از سیاستهای غیر مسئولانه و "خط" ناسیونالیستی عبدالله مهدی، ماجرای جنگ کومه له و حزب دمکرات و طرح "سازشکارانه" اعلام آتش بس یکجانبه با حزب دمکرات به پیشنهاد منصور حکمت، ماجرای عبور از فشار "جامعه مدنی" بر "کمونیستهای" خادم تاریخ و پس زدن تلاش برای ایجاد اپوزیسیون دو خردادی در یک حزب کمونیستی مدعی قدرت و داستان مستعفیون سال ۹۹ و "از منظر ارژدها" و "ناقهرمانان" و "خداحافظ رفیق"، و...

برای کسی که نسیمی از این سیاستها بر ذهن اش وزیده باشد، تشخیص رفتار لاقیدانه و ماجراجویی با کمونیسم دانشجویی،

کردن مخالف و منتقد سیاسی و فکری درون و بیرون اینها، قاطع و محکم ایستاد. اما در عین حال ضروری است که آگاهانه از دهن به دهن کردن با اینها و افتادن به صحنه ادامه جنگ درونی و زندگی در این تاریخ، برحذر بود.

لازم است روشها و لحن ها، و بدهنی حکم را به سیاستهای و تئوریهها و "جنس" سیاستهای آنان و به عنوان استنتاج و بازتاب واقعی این سیاستها و تئوریهها در پراتیک وصل کرد. نشان بدهیم که ما در دفاع از مبانی انقلابی و انسانی مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، و شیوه رفتار مدنی با مخالفین و منتقدین سیاسی خود از "جنس" حکم نیستیم. انگشت گذاشتن آذر مدرسی بر "تفاوتهای ما" با آنها، واقعی است و اساس همه نقدهای ما هم چیزی جز مستدل کردن همین حکم نبوده اند! جامعه هم باید متوجه شود که "حکمیستها"، ناشیانه، اما در ملا عام، به کار غبار رویی و گل افشانی به ضریح "گرایش" سوسیالیسم دوخردادی، مشغولند. اگر در پشت لوح اهدانی کورش مدرسی به بانیان تز "متعارف شدن رژیم" و "شکست" جنبش سرنگونی، مدال ها و "سردوشی" ها را میبینیم، باید به نمایش لجام گسیخته اینها در تف کردن به افتخارات کمونیستها و کندن مدارج عزت و احترامشان طی سالها دفاع از مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری نیز خیره شد. این پشت و روی یک سکه واحد است. آذر مدرسی فریاد میزند که "حزب حکمیست" با گرایش موسوم به کمونیسم کارگری، از "یک جنس" و از یک جنبش نیستند. همین را از آنها بپذیریم، این واقعی تر است. به زبان بی زبانی پذیرفته اند که ما بر نقاط اختلاف واقعی مان، انگشت گذاشته ایم.

iraj.farzad@gmail.com

۵ آوریل ۲۰۰۹

دیگر بسیار ساده بود. تمام مساله و علت جارو جنجال و تعرض ضدانتقادی این "حزب" در این ماجرا و دست بردن به سلاح ترور شخصیت، چیزی جز این واقعیت نبود که سنتهای سیاسی "جریان موسوم به کمونیسم کارگری"، بزودی چشم لایه ای از کادرها را در "درون" که از زندگی سالیان خود با این کمونیسم خاطره ای در ذهن داشتند، باز کند. اما نه! اشتباه نکنید! قبل از ایجاد هر فرصتی، لازم آمد که این تعمق با سیبل کردن "مرتدین" و "بریده های سازمان"، و ردیف کردن پرونده "ارتداد" های آنان منکوب شود. لازم آمد که از گوش دادن به؛ و تعمق در پیام برهان دیوارگر که در عین ماجرا برخی از فاکتهای این تباین با سنتهای "جریان موسوم به کمونیسم کارگری" را با رگ و پوست خود لمس کرده بود، در لایه دم دست و در تیررس مستقیم "رگبار" های رهبری جلوگیری شود. به نظر من دلیل اصلی باز کردن تاریخ قبل از ۱۳ آذر ۸۶، و تحریک و سوسه های زندگی در گذشته و در "تاریخ جنگ و جدالهای خود"، و در سایه آن، راه انداختن انقلاب فرهنگی و ترور شخصیت و گذاشتن کلاه بوقی بر سر منتقدین در ملا عام، چیزی جز "اراده" برای ادامه "قاطعانه" تعرض ضدانتقادی و انقلاب ایدئولوژیک و راه انداختن مناسک بیعت با رهبری ای که مستقیما مسنول این افتضاح سیاسی است، نیست. برآیند تلاقی با این ناممکن، غیر سیاسی تر شدن لحنها و تندتر شدن بدهنی های ضدانتقادی و راه انداختن "یک نبرد همه جانبه" برای جلوگیری از "محو شدن" حزب مدافع سیاستهای نادرست و غیراصولی و غیر کمونیستی است. خودشان از زبان رهبرشان در آخرین شماره رسمی خود، پرتو ۶۹، چنین گفته اند:

"فشار پلیسی و جنگ روانی رژیم علیه حزب حکمیست همراه با تبلیغات کثیف جریان نوتوده ای و اپورتونیستها را خنثی کنیم. این کار نیازمند یک نبرد همه جانبه فکری، سیاسی، قلمی و تشکیلاتی است. حزب ما اگر دشمنانش را پس نزند، نقطه قدرتش را از دست میدهد. احزاب زیادی زیر فشار پلیس و جریانات اپورتونیست محو شده اند."

دقت کنید که نوشته های "نظیف" و "فکری"، "سیاسی" و "قلمی" امثال فواد عبداللهی هنوز این تعرض "همه جانبه" را نمایندگی نمیکنند! باید دید که ما به ازاء نبرد "غیرکثیف" اینها در صحنه "تشکیلاتی" در برابر کسانی که انتقاداتی شبیه به انتقادات و ارزیابی دیروز عضو دفتر سیاسی، محمود قزوینی، و انتقادات امروز معاون دبیر کمیته داخل، برهان دیوارگر، را دارند، چه خواهد بود؟

قابل پیش بینی است که "حزب داری" به شیوه مجاهدینی و تحریک جهالت سکتاریستی، برای یک جریان مدعی عنوان کمونیسم، اگر نه از محالات، که یک تناقض درخود است.

"جنس" سیاستها، این لحن و نزاکت را تولید کرده است

قطعا باید علیه آلوده کردن فضای فعالیت سیاسی برای مرعوب

از سایت
کانون دفاع از کمونیسم
دیدن کنید!

www.kanoonekomonism.com

نمیگذاریم مرعوب کنید!

مساله بسیار ساده است. ما گفتیم و نوشتیم که زیر ضرب رفتن تشکل موسوم به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب معروف به "داب" در جریان آکسیون ۱۳ آذر ۸۶، بدون توهم به ارزیابیهای ذهنی و سطحی از توازن قوا بین مردم و جمهوری اسلامی ممکن نبود. نوشتیم که بانیان سیاست ماجراجویانه ای که از سر منافع فرقه ای یک جنبش واقعی و لایه انسانی آنرا ملعبه و بازیچه قرار داد، باید پاسخگو باشند. پس از نتایج مخرب این سیاستها و بی مسئولیتها، پس از اینکه در درون داب و از درون حزب مدافع آن بی مسئولیتها، فاکت های روشنی این ماجراجوییها را مستدل کرد، کمپین ترور شخصیت و هتک حرمت منتقدین آغاز شد. و ما گفتیم این رونویسی از شیوه های مجاهدینی اما در صف جماعتی است که ناسلامتی خود را کمونیست و بدتر از آن "حکمتیست" نام گذاشته اند. در آخرین دور یورش برای خفه کردن هر صدای ناراضی در درون خود، دبیر اجرایی این حزب، "خالد حاج محمدی" در بیانیه رسمی و علنی خطاب به اعضا و کادرهای حزبشان ظاهرا، خطاب به ما، از جمله چنین نوشته است:

"نقشی که این طیف بازی میکنند به لاشخوارانی شبیه اند که در انتظار سقوط عقاب زخم خورده ای نشسته اند. در این فضا بخشی از ناراضیان حاشیه نشین و تسلیم طلب، ما را به آوانتوریسم و ماجراجویی متهم میکنند تا پاسیو بودن و تسلیم طلبی خود را محق بدانند. دنیای امروز اینها و تلاش مزبوحانه آنها علیه ما بخشی از عوارض جنگ ما و جنبش ما با جمهوری اسلامی است... اما هر کس و جریاتی در دل این جنگ به ما، ... به هر دلیل شلیک میکند، سر جایش خواهیم نشانند. ما از کسی نخواستیم سرباز بی جیره و مواجب جنگ رژیم با ما باشد، اگر کسی خود چنین انتخاب کرده است، گنااهش گردن ما نیست... جواب هر یاوه گو و لاشخوری را که چشم امید به شکست ما در این جنگ بسته اند را کف دستشان خواهیم گذاشت."

تصمیم گرفته اند ظاهرا خطاب به ما، اما در واقع برای ساکت کردن هر صدای ناراضی و ارباب وجدان های هنوز تسلیم نشده و بیعت نکرده صفوف خود، "حسابمان را کف دستمان بگذارند!"

بگذارید خطاب به نویسندگان اخطاریه هذیان گونه "فرماندار نظامی" حزب مذکور اعلام کنیم: ما در کره مریخ زندگی نمیکنیم دوست اسبق! در جامعه ایران و با تاریخ بسیار خونینی طی سی سال اخیر سروکار داریم. مردم ایران، طبقه کارگر ایران و جنبش برابری طلبانه و دنیای تفکر و روشنفکری و

عدالتخواهی خاطره بسیار سنگین و غیر قابل تسکینی از حذف فیزیکی عزیزترین لایه انسانی اش را در حافظه اش با خود حمل میکند. هیچکس کشتارها و نسل کشیها و قتل عامهای سیاسی سالهای ۶۰ و ۶۷ را و فاجعه های انسانی در کردستان را فراموش نکرده است، هیچکس خاطره تلخ حذف فیزیکی انبوه وسیعی از انسانها و کشتار ۱۰۰ هزار مخالف سیاسی جامعه ایران را نمیتواند فراموش کند و فراموش نخواهد کرد. اما لطفا اندرز ندهید! همه میدانند که جنایتکاران این فاجعه های انسانی، جز سران رژیم اسلامی و ارادل و اوباش آنها در نهادهای امنیتی و شرعی نیستند. سوال اما، بی درایتیهای جریانات اپوزیسیون، ماجراجوییهای فرقه ای و عدم تشخیص شرایط و توازن قوا برای کم کردن هر اندازه ممکن از دامنه این فجایع انسانی است. جهت اصلی تعرض شما، ساکت کردن این حس کنجکاو و تحرک این وجدانهای جویا و مدافع حقیقت است. ما، اما، نمیگذاریم حتی صفوف خود شما را در مورد بازبینی سیاستهای ماجراجویانه و ضداجتماعی رهبری حزب شما در جریان ۱۳ آذر ۸۶ مرعوب کنید. "حق جستجو و اطلاع از حقیقت در مورد کلیه جوانب زندگی اجتماعی" و مبارزه با "سانسور"، حق هر شهروند، از جمله کسانی که در حزب شما هستند، یک اصل برنامه ای ما مدافعان کمونیسم کارگری است. هنوز به جایی نرسیده، نمیتوانید به اتکا آپارات حزبی و مقام "دبیر اجرایی" حق اعضا و کادرهای خود را از دستیابی به حقیقت سیاستهای مخرب رهبری و "کمیته داخل" در این ماجرا، "سانسور" کنید.

به همین دلیل است که هر انسانی که دو روز در جامعه تحت سلطه جنایتکاران اسلامی زندگی کرده باشد، این بی مسئولیتی ها و عدم تشخیص دورانهای پیشروی و یا عقب نشینی را بر مجاهدین نبخشیده و نمی بخشد. جامعه تاکنون هم، سیاست ماجراجویانه از سر منافع سازمانی و فرقه ای مجاهدین را در نمایش قدرت "میلیشیا ی مجاهد" در خیابانهای تهران، در آستانه تعرضهای سراسری جمهوری اسلامی در خرداد ۶۰، زیر سوال برده است. هیچکس توجیحات به قتلگاه روانه کردن ده ها عضو مجاهد و مردم بی خبر را با افسانه سرانی از عملیات ماجراجویانه مجاهدین در "فروغ جاویدان" از اینها نپذیرفت و تهدیدات و شخصیت شکنی ها و انقلاب ایدئولوژیکها نتوانست زبان مدافعان حقیقت را در کام بکشد. همان وقتها برادر رجوی هم که رهبری حزب خالد حاج محمدی به تکرار مینیاتوری سیاست های او آورده است، به صف چپ و کمونیستها و آزادیخواهان چنین هشدار داد: "آنقدر توی سرتان میزنیم که بالا بیاورید". اما گویا انتقادات به مجاهدین از مقوله دیگری است؟ چون در تعبیر رهبری حزب حاج محمدی اگر همان روشها در ماجراجویی با حرکت بخشی از دانشجویان آزادیخواه و کمونیست از جانب نیروی به نام چپ غیر اسلامی بازسازی شود، پرواز "عقاب" سیاسی نام میگیرد!؟

آزادبخواهی را در کام بکشد. اطمینان می‌دهیم که کمپین ترور شخصیت شما، نگاه کنجکاو جامعه را به سیاستهای مخربی که یک لایه کمونیست جوان و تازه وارد شده به صحنه سیاست را در ماجرای ۱۳ آذر ۸۶ به نابودی و انزوا و درپردی و یاس و پشیمانی و اعتراف علیه خود و رفقایشان کشاند، کور نخواهد کرد.

داوران منصف تاریخ، تند پیچ ۱۳ آذر ۸۶ را نیز قطعا قضاوت خواهند کرد و سیاستهای غیر اجتماعی در این دوره را در کنار رفتارهای غیر مسئولانه و فرقه ای جریانات سیاسی اپوزیسیون در سالها و دوره های رژه بخود غره میلیشیای مجاهد در سال ۶۰ و نمایش تانکهای اهدائی رژیم بعث در عملیات فروغ جاویدان سال ۶۷ قرار خواهند داد. ما، در این رابطه در دفاع از اعتبار و حرمت کمونیسم و اصول و مبانی رفتار کمونیستها در برابر مخالفان سیاسی خود، علیرغم تعرض لگام کسبخته ای که به حیثیت و حرمت فردی و سیاسی مان شد، گامی در دفاع از حقیقت عقب ننشستیم. حزب اتحاد کمونیسم کارگری، مبارزان کمونیست و کمونیستهای دیگری که در این دوره بیادماندی، حسابگریهای ناشی از ادامه زندگی در اختلافات پیشین و "درونی" را به تاریخ واگذار کردند، در دفاع از اصول انسانی کمونیستی و رعایت مبانی جدل مدنی با مخالف سیاسی، حرمت و احترام خود را در جامعه بالا بردند.

بی تفاوتی دیگران، بویژه نیروهائی که نام خود را "چپ" و سوسیالیست و کمونیست گذاشته اند، در برابر باب شدن شیوه های مجاهدینی توسط امثال خالد حاج محمدی و رهبری اش، مجاز نیست. از مدافعان تحصیلکرده فرهنگ مدرن، از طرفداران حفظ حرمت و حقوق مدنی مخالفین سیاسی، از حامیان ایجاد فضای امن و متمدنانه در صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی، سکوت غیر قابل توضیح است، غیر قابل توجیه است. از سوء استفاده جماعت ناسالمی که بازی با کدهای امنیتی "فعالیت" سیاسی در دنیای مجازی؛ و هویت غیر اجتماعی آنها است، از تولید و بازتولید ادبیات ضدکمونیستی محفل منحنط "گرایش سوسیالیستی" دوخردادی، نترسید.

کاری بکنید، حرفی بزنید!

۸ مه ۲۰۰۹

آوات شریفی، ایرج فرزاد، داریوش نیکنام، عبدالله شریفی، غفار غلام ویسی و فهیمه قطبی



آیا این شیوه و لحن "بانزاکت" که از طرف مقام دبیر اجرایی حزب "حکمتیست" بکار رفته است، میتواند زبان منتقد مدافع حقیقت و پس زدن سیاستهای غیر مسئولانه و ماجراجویانه را ببرد و حق جستجو و اطلاع از حقیقت را از جامعه سلب کند؟ آیا با نشانه گرفتن جبهه آزادیخواهی و سوسیالیسم، اینها قادر خواهند بود مناسک انقلاب ایدئولوژیک و سنت جریان ضدانتقادی را در صف خود تحکیم کنند؟ همه شواهد دال بر این است که این تلاش عبث، حتی در درون جریانی که به شکل یک فرقه غیر سیاسی درآمده است، پس زده شده است. دلیل اصلی بالارفتن عیار بددهنی و شکستن همه مرزهای موازین مدنی در جدال با مخالفین سیاسی، ادامه کمپین ترور شخصیت و از دست دادن اختیار و کنترل مشاعر رهبری این حزب، همینجاست.

هیچکس توجیه اشتباهات و سیاستهای غیر مسئولانه حزب توده در ماجرای کودتای ۳۲ را به آنها نبخشیده است. هر کسی که تعصب و جهالت سکتاریستی او را خرف نکرده باشد، مسئولیت رفتارهای فرقه ای و ماجراجویانه و بازیگوشی با امر آزادیخواهی، منافع و مصلحت مبارزاتی مردم در جریان خیره سریهای مجاهدین در خرداد ۶۰ و در تابستان ۶۷، به حساب مدافعین آن ها در رهبری مینویسد. جامعه، صف آزادیخواهی و سوسیالیسم زیر تهدیدهای دن کیشوتی مقام اجرایی حزب "گرامی" آقای حاج محمدی از حق دفاع از حقیقت و حق بی قید و شرط آزادی بیان کوتاه نخواهند آمد. این حق، محصول سالیان مبارزه مردم علیه حکومتی است که به ضرب ترور و شکنجه و حذف فیزیکی ده ها و صدها و هزاران انسان آزاده، نتوانسته اند از جامعه بشری دریغ کنند. اطمینان می‌دهیم که در برابر اتهامات و تهدیدات و ادامه کمپین هتک حرمت مخالفین سیاسی، نمیگذاریم حتی در صفوف خود شما حکومت خفقان و سانسور برقرار کنید، "وحشت" زهره ترکمان نخواهد کرد و مدافعان لجوج بی درایتی، و سیاستهای غیر مسئولانه و ماجراجویی فرقه ای با زندگی مردم و تحرکات سیاسی و اعتراضی دانشجویان کمونیست، از زیر فشار مدافعان حقیقت و کمونیستهای مسئول و آزادیخواهان به این سادگی نخواهند رست. از همه و از جمله انسانهای شریف صف اینها نیز انتظار داریم، مرعوب نشوند و بخاطر تعصب فرقه ای خودساتسوری نکنند. ما به سهم خود تلاش میکنیم در برابر این نمایش بالماسکه ای و نوع مینیاتوری روشهای امتحان پس داده، حتی در صف باقیمانده حزب آقای حاج محمدی، نگذاریم خفقان ایجاد کنند تا برای این نوع "سیاست آوردن"های خود، کاروان کمپین "بیعت" با رهبری حزبشان را به مقصد برسانند. خیر دوستان گرامی! ما اجازه نمیدهیم تکرار سیاستهای نابخردانه در صف اپوزیسیون جمهوری اسلامی در فجایع سیاسی سالهای ۶۰ و ۶۷، با مناسک انقلاب ایدئولوژیک و راه اندازی کمپین لجن پاشی به مخالفان سیاسی تان، زبان مدافعان حقیقت و صف

نامه به رفیق تقی

منصور حکمت

تقی عزیزم باسلام و آرزوی پیروزی برای همه شما رفقای سخت کوش و گرامی آنجا.

این نامه را پس از خواندن (دوباره) نامه ات، قبل از شنیدن نوار، بعد از آمدن امیر و عبدالله و قبل از شنیدن درست و حسابی حرف های آنها و بعد از شنیدن برخی نکات جسته و گریخته می نویسم. علت هم اینست که نمی توانم یک نامه مفصل را تماماً در لحظه آخر بنویسم و باید زودتر آن بخش هایی از آن را که تاریخ مصرف نمی خواهد زودتر آماده کنم. صحبت زیاد دارم بنابراین بدون مقدمه وارد اصل مطالب می شوم.

۱- درباره لحن نوار من: اگر فرض کنیم هر کس مسول لحن خودش باشد (که شاید در واقعیت امر تماماً اینطور نباشد و لحن من احتمالاً به تعیین لحن رفقای دیگر کمک کرده باشد)، من فقط درباره لحن خودم و علل آن نکات فرعی که اشاره کرده ای می پردازم. من پس از شنیدن نوار جلسه جنگ و خواندن نامه تو و مقاله تهران ۱۶، حالت افسردگی عمیقی پیدا کردم. احساس می کردم یک چیز عزیز برای من دارد لگدمال می شود بی آنکه بتوانم فوراً کاری بکنم. احساس می کردم که تمام آن بحث هایی که پایه رسیدن ما به اینجاست، رسیدن مارکسیسم انقلابی به وحدت و پویایی حزبی، دارد شوخی شوخی، با یک سلسله فراموشکاری ها، کند ذهنی ها، تحریفات عامیانه در مارکسیسم و برخورد های لافیدانه در قبال تنوری و مارکسیسم (به مثابه علم)، به باد فنا می رود. چرا به باد فنا؟ زیرا نه فقط چیزی به آن افزوده نمی شود، بلکه نزدیک ترین کسان به این افکار، یعنی صاحبان آن به راحتی حاضرند در مجلس ترحیم آن شرکت کنند. من احساس تنهایی سیاسی عمیقی می کردم. اگر وحدت کمونیستی یا راه کارگر فحش خواهر و مادر هم به مارکسیسم بنویسند، چنین احساسی بمن دست نمی دهد.

اما اینجا درست وسط "خودمان" با سهولت هویت ما به باد مسخره (نه نقد، نقد مبنایش درک علمی یا متد علمی است) گرفته می شود. دلتنگی من از این مسئله قابل بیان نیست. دلتنگی من، البته، عاطفی هم نبود. نمی دانم تا چه حد مرا می شناسی. گمان نمی کنم به درست بشناسی. اما من در محیط اطرافم به "کم عاطفگی" معروف بوده ام. خیلی ها از من گله دارند. دوست داشتن اشخاص تاکنون بطور جدی مانع از رنجش سیاسی من از آنها و یا باعث سازش سیاسی من با آنها نشده است.

به نظر می آید علاقه ام به رفقایم را جای دیگری انبار می کنم و دعوای سیاسی ام را جای دیگر و الان ۴-۵ سال است که فقط در انبار سیاسی را باز کرده ام. به هر حال این را می گویم که از ابتدا معلوم بود (برای خودم) که من در جلسه پاسخگویی به این بحث لحن لحنی متناظر با نقد "دوستانم" نخواهد بود. چند روز با این مسئله سرو کله زدم که درست چیست؟ آیا باید خصومت ام را با این مواضع در ملاحظه های غیر سیاسی و (بنظر من ملاحظه "رفاقت" سیاسی هم حتی غیر سیاسی می آمد، زیرا به موضوع مورد بحث مربوط نبود) بپیچم؟ به نتیجه درستی نرسیدم و تا آنجا که به "لحن" مربوط می شود، واقعا این حرف های خودم بود که در جلسه مرا با خود برد. من معمولاً اینگونه عوامل را حساب می کنم و در صورت لزوم سطح جیغ و دادم را کنترل می کنم. اینبار موفق نشدم، زیرا قانع نشده بودم که باید کنترل کنم. لحن غیررفیقانه (اگر مشاهده شما این است) گویای احساس عدم رفاقت سیاسی بوده که من در آن مقطع داشته ام، و تا آنجا که به من مربوط می شد، این تو و آن جلسه بودید که این رفاقت را گسسته بودید ("ما نکردیم"، "ما نبودیم"، "ما هم رزم فلانی بوده ایم"، "سرنگونی نگفته ایم" و حال آنکه تمام اینها با مراجعه به افکار مدون ما قابل رد بود حتی برای خود شما و خود جلسه). اما مساله فقط این نبود. من شاید اگر بیشتر درباره ترکیب جلسه فکر می کردم، متین تر و "فقط تنوریک تر" حرف می زدم. این یک واقعیت است که من شخصا با نزدیکانم جوشی تر و بی ملاحظه تر و نسنجیده تر عمل می کنم. راستش مثالی مانند "قلم درشت و حزب چینی" واقعا بی ربط و بی مسما بود. اما اگر هر دو در یک چادر بودیم، مثلاً من و تو و ایرج و ناصر و یا خسرو، بدون اینکه احساس ناراحتی کنم از این حرف ناجور ترش را هم می گفتم، زیرا احساس می کردم مرا می فهمید، حرفم را در متن خودش (باهمان طنز ببرد نخور خودش) قرار می دهید و مهمتر اینکه خودتان هم نظیر آن را تحویل می دهید. به هر حال با شما احساس می کنم بیشتر اجازه دارم به عنوان یک فرد حرفم را بزنم، دادم را بزنم و جواب درخورش را بشنوم، احساسی که در جو کنونی با رفقای دیگر نمی کنم. گویا بنده، با ۳۳ سال سن و تجربه اندک، باید با رفیق هم سن و سال و نزدیک و برابر خودم مثل کنفسیوس حرف بزنم، عواقب هر جمله ام را تا ۲۰۰۰ سال بعد و در مکان های دیگر حساب کنم. آدم احساس می کند بیهوده "بزرگ" می شود و لذا مثل هر آدم "بزرگ" دیگر باید لب فروبندد و نگاه های معنی دار و کلمات قصار تحویل اطراف خودش بدهد. من از اینکه در یک نوار رسمی، که در حضور عده ای از رفقای حزبی که رابطه ما را نمی دانند به خودم اجازه دادم اینچنین مثالی بزنم، و یا در برخی جاها به لحن حالت استهزاء بدهم، رسماً از تو و از رفقای دیگر عذر می خواهم، اما این به این معنی نیست که حضوری که خدمت خودت برسم از این بدتر نخواهم کرد. از این بابت مطمئن باش و خودت را برای مقابله به مثل آماده بفرما.

در همین رابطه تقاضای من اینست که دوش به دوش هم (یعنی

تو دوش به دوش من!) با این ایده "مرعوب شدیم" "مرعوب شدند" ، "مرعوب می شوند" مبارزه کنیم. چرا "مرعوب" شدند؟ چرا من و تو توسط پیکار و فدایی و فحش هایشان که فقط مانده بود ناموسی بشود "مرعوب" نشدیم؟ آیا هر یک بیش از یک زبان داریم؟ آیا از روی احترام است که مرعوب می شوند؟ این چگونه احترامی است و چگونه بدست آمده است؟ اگر من کمترین بتوانم جلسه ای با شرکت ۱۰-۲۰ نفر از بهترین کادرهای حزب و بالاترین کمونیست های ایران را مرعوب کنم، چه امیدی به فردایی هست که "مرعوب کننده" به دستاوردهای قیام پیروز کمونیستی، به نام رهبران کبیر پرولتاریا و به نجات میهن سوسیالیستی استناد خواهد کرد؟ من چکار کنم که مرعوب نشوند؟ اپورتونیسیم را اپورتونیسیم ننامم؟ (که ننامیدم و با حالت احتمالی و "مبادا" و غیره بیان کردم و باز هم "مرعوب" شدند؟) چرا انسان را به خفقان گرفتن، به در لاک خود فرو رفتن، به پیری زود رس و به میانجیگری و بی اصولی (در تفکیک نقد دوستان از نقد "دشمنان") دعوت می کنید؟

نه، به رفقا باید گفت مرعوب نشوید. نوار، صدای کسی است مانند خود شما، به اندازه خود شما و حتی کمتر سهیم در انقلاب. به اندازه خود شما و حتی کمتر فرزند طبقه کارگر. به اندازه خود شما و حتی کمتر کلید دار مارکسیسم و به اندازه خود شما و حتی بیشتر یک انسان جایز الخطا. انسانی با نظرات معین و اهداف سیاسی مشخص. نوار، صدای کسی است که علیه بحث سیاسی معینی جدل می کند، دلایلش را می گوید، خطراتی را که حس می کند و احتمالاً در لابلای آن، مانند هر انسان دارای رگ و پی و پوست و اعصاب، مانند هر انسان سیاسی که فرزند جامعه و نه محصول برنامه ریزی کامپیوتر است، عواطف، احساسات و ضعف ها و ناپختگی هایش را بروز می دهد. اگر درست می گوید بپذیرید. اگر حق مطلب را ادا نمی کند، تصحیحش کنید. اگر خیره سری می کند سر جایش بنشانید. اگر بی ادب است ادبش کنید و اگر هم این و هم آن است هم این و آتش کنید. به هر حال مرعوب نشوید. همچنانکه کل بورژوازی هم مرعوب تان نکرده است. تقی، من یک رفیق سازمانی شما هستم، امروز در این مرجع تشکیلاتی و فردا (امیدوارم) دریک هسته کارخانه انجام وظیفه خواهد کرد، نوار مرا دوباره با این تصور از من بشنوید، به عنوان یک مارکسیست انقلابی که با مدافعان سرنگونی به شیوه پوپولیستی حرف می زند، آیا هنوز همان انتقاد را به من وارد می دانید؟

مثال خانابا تهران ادا بی ربط نیست، بلکه خیلی هم "متین و تنوریک است" و دقیقاً هم گویاست. من نگفتم شما همان خانابا تهرانی هستید، گفتم حرفتان از همان ایده و "کلاسه شدن" او الهام می گیرد و همان معنی را دارد. همچنین اشاره من به اینکه اینگونه سخنان را از راه کارگر شنیده ایم و برخوردارمان را دیده اید برای این بود که اتفاقاً معضل لحن را توضیح بدهم.

۲- اما درباره ریشه یابی. من نگفتم شما از کار حوزه ای خسته شده اید (شما به عنوان فرد) من اتفاقاً (شاید در روی نوار باشد) این چنین گفتم که رشد حوزه های ما و موفقیت ما در این زمینه مجدداً رفقای ما را دارای "سازمان" کرده است که می توان آن را وثیقه "قیام" کرد. بحث ریشه یابی من بحث کلی تری درباره کل حزب در صورت رکود کار سیاسی - تنوریک پیشرو است. و دقیقاً گفتم که در چنین محیطی، هر رفیق که یا در مارکسیسم خودش ساق نباشد، و یا به بن بست ها و تناقض های عملی بر بخورد، می تواند حامل ایده های نادرست باشد. در همان نوار گفتم من تقی را یک کمونیست انقلابی می دانم اما نظرات موجودش (در جلسه و در نامه ها) را تجسم عینی پوپولیسم کهنه می دانم و همین را هم برای خودت نوشتم.

3- به نظر من تو عیب خاصی نداری که نگرانش باشی ("انحرافات گاه و بیگاه") این خصلت مبارزه سیاسی است که بصورت پلکانی، زیگزاگ و با افت و خیز رشد می کند. من معتقد به وجود سوپرمن های سیاسی که از روز اول تا آخر در هر لحظه عمر خودشان درست تمام حقیقت مارکسیستی را نمایندگی کنند، ندارم. انسانها در مسیر حرکت و در تداوم کار خود پیگیری شان را به ثبوت می رسانند و نه در تمام لحظات زیست سیاسی شان. اما اگر می خواهی حتی از این افت و خیزها در امان باشی، بدیهی است آموختن از مارکسیسم، بویژه متدولوژی تفکر، و برخورد به جامعه، و آموختن از تجربه انقلاب و مبارزه طبقاتی تنها راه است. در این زمینه بدون شک بخودم اجازه نمی دهم اندرزی بدهم. من هم در همان قایقی هستم که تو.

۴- در مورد مسئله "تاکتیک" (فراموشی آن توسط حزب)، "سازماندهی قیام" و غیره هنوز به طور قطع مساله را هضم نکرده ام که نظر نهایی ای داشته باشم. (هنوز نوار ارسالی جدید را نشنیده ام) اما همینطور ۱- از اصطلاح "روتینیست" خوشم نمی آید، زیرا به کسانی بازمی گردد که اهمیت کار روتین (و نه

* این نامه منصور حکمت بدون تاریخ است، اما با توجه به یادآوری سن نویسنده در مقطع نوشتن آن (۳۳ سال) علی القاعده در سال ۱۹۸۴ نوشته شده است. این نامه ناتمام مانده و ارسال نشده است. غفار غلام ویسی از روی دست نویس اسکن شده، نامه را تایپ و ایرج فرزند مقابله کرده است. متن به منظور کنترل نهایی از نظر آذر ماجدی هم گذشته است.



نامه به رفیق ابراهیم عزیزاده

منصور حکمت

در مورد حفظ امنیت کادرها در صورت حمله ارتش ایران و یا عراق و پاره ای مسائل دیگر

سید ابراهیم عزیز، بازهم سلام و آرزوی موفقیت. فکر کردم بد نباشد به بعضی نکات در يك نامه خصوصی اشاراتی بکنم، بلکه تو هم در فرصتی در این زمینه ها نظراتت را برایمان بنویسی.

۱- در حاشیه پلنوم به این نتیجه رسیدم (بعد از حدود دو سال کلنجار رفتن و ایده های مختلف را آزمودن) که باید آخرین رمق های خودم را جمع کنم و چند ماهی پا پیش بگذارم بلکه به فعال شدن رفقای دیگری کمک کرده باشم.

ریشه ها و زمینه های بحث را باید شفاها و سروقت برایت توضیح بدهم. خلاصه کلام اینست که يك راه بیشتر جلوی خود نمی بینم و آن این است که اگر بناست مسئولیت آنچه را که حزب از لحاظ هویت و اولویت های سراسری اش در باره خود می گوید بر عهده بگیرم (که مادام که چند نفر دیگر به زبان خودشان به میدان نیایند اوضاع از همین قرار است) بهتر است يك زور آخر برای کنترل و هدایت تشکیلاتی که بطور روز مره قرار است این ایده ها را نمایندگی کند بزنم. می گویم زور آخر برای اینکه یا در این مدت می توان يك رهبری فعال و سر خط را بوجود آورد و یا بهتر است به عنوان يك شخص عقاید ما را در ابعادی مطرح کنم که با نیروی واقعی و فعال مدافع آنها تناسب داشته باشد. اگر نشریات و رادیوی ما به ارگانه های فعال تبلیغ خطی که مطرح کرده ایم تبدیل نشود، اگر سازمان ما بطور روزمره، در رابطه با کارگران، در رابطه با سازمانهای دیگر و غیره، مدافع و مبلغ و سمبل همین ایده ها نباشد، آنگاه بهتر است مسئولیت رهبری بپذیرم و بعنوان نماینده اقلیتی در حزب که خط معینی را در جنبش مارکسیستی، در برخورد به شوروی، به سازماندهی کارگری، به مناسبات حزبی و غیره، دنبال می کند حرف بزنم. به عبارت دیگر اگر نمی توانم پایم را دراز کنم لااقل گلیم را کوچک کنم. این وضعیت قابل ادامه نیست. مطمئنم این حزب با وضع فعلی، سر بزنگاه این ایده ها را تنها می گذارد تا سنت سازمان پیکار را در کوچه و خیابان دنبال کند.

۲- در مورد روحیات رفقای آنجا. امیر از فضیلت شدن بر خورد اپوزیسیونی حرف می زد و موضع جنت مکان و داور مآبانه بسیاری از کادرهای ما. این موضع خود این رفقاست و نه کم کاری آنها در بیان موضع شان. عده زیادی عمیقاً به کاری که می کنند مجاب نشده اند. بنظر من باید مجاب شده ها را متحد کرد و سازمان داد. تشکیلات کومه له بر دوش يك رهبری سنتی با روابط

قدیمی با یکدیگر بنا شده است. خط پیشرو در کومه له همواره با این انتخاب روبرو بوده که اولویت را به این روابط قدیمی و اعتمادی که حاصل آنست بدهد، یا به عناصر مستعد و جدی اتکاء کند. خط پیشرو کادر نساخته بلکه مدام به قدیمی ها فشار آورده است که با همان شتاب جلو بیایند. گاه افراد نمی توانند، باید فرصت تعمق داشته باشند. بنظر من می بایست، و هنوز هم می باید اتوریته معنوی خط پیشرو در رهبری کومه له در خدمت بار آوردن، شناساندن و سر کار گذاشتن رفقای باشد که در دل این مبارزه علنی دوره اخیر رو آمده اند. رفقای قدیمی باید با نهایت صمیمیت به کار گرفته شوند. اما هیچ عاملی نمی تواند تضمین کند که رفیق X هم درست مانند ابراهیم همدوش جنبش و همدوش پیشروی کمونیسم در ایران پا به جلو می گذارد. اگر شما متحدین واقعی خود را در هر مقطع پیدا نکنید، قربانی پروسه اجتناب ناپذیر عقب گرد و نوسان در کادرهای قدیمی می شوید.

يك نکته دیگر. يك نسل کامل از کادرهای کومه له، که این رهبری را حضوراً و مستقیماً در يك پراتیک قدیمی می شناخته اند، از میان رفته اند. شکاف سنی و تجربی میان رهبری و بدنه تشکیلات زیاد شده است. بسیاری از رفقای امروز ما در شرایط دیگری فعال شده اند و همراه رهبری معاصر و همدوره خود بالا آمده اند. این نسل به اتوریته معنوی قدیمی ها قسم نخورده. کادرهایی که بتوانند رهبری را به این نسل فعالین متصل کنند، عمدتاً از میان رفته اند. یا ما خواهیم توانست کمونیستهای انقلابی را از درون صفوف خود آنها بالا بکشیم، یا این رابطه معنوی بشدت تضعیف می شود. رفقای قدیمی ارکان سازمان و جنبش ما هستند، اما فعالیت روز مره، حفظ پیوند رهبری با توده ها (و در مورد کومه له واقعا لغت توده ها را باید به کار برد)، نیاز مند اتکاء به رهبران متاخرتر است. سوال من این است: آیا واقعا جنبش کمونیستی در کردستان پس از محصولاتی که به شکل ابراهیم و عبدالله به دست داد، از ثمر دادن افتاده است؟ آیا اینهمه مبارزه خونین در برابر دشمنان متعدد و در جبهه های متعدد نتوانسته است کسانی را به جلوی صحنه براند که لااقل بتوانند نیروی شما را تقویت کنند؟ به نظر من اینطور نیست. ما در تشکیلات کردستان کمونیست انقلابی مومن زیاد داریم، اما تکلیف خودش را نمی داند، و به جلوی صحنه فراخوان داده نمی شود. مورد اعتماد رهبری قرار نمی گیرد، تجارب رهبری در يك رابطه حضوری و از نزدیک به او منتقل نمی شود، در خود احساس اعتماد کافی برای تصمیم گیری پیدا نمی کند. بنظر من شما از تشکیلات دورید، نه به این معنی که در مصائب و سختی های هر روزه آنها سهیم نیستید، نه به این معنا که در دسترس نیستید، بلکه به این معنا که محافل رهبری پیشرو را در بدنه تشکیلات بخود متصل نمی کنید، از جنس خود نمی کنید. رابطه ابراهیم با این یا آن رفیق قدیمی تا ابد رابطه ای صمیمانه تر و نزدیک تر از رابطه اش با کادرهایی باقی می ماند که در دوره اخیر به میدان آمده اند. پیشنهاد جدی من این است: ۱۰- ۲۰ نفر را در ذهن خود لیست کنید، بارها و بارها با اینها بنشینید، تمام مشغله خود، تمام ملاک های خود، تمام تجربه خود، تمام نگرانیهای خود و تمام انتظارات خود از آنها را، با آنها در میان بگذارید. از آنها بخواهید نماینده شما در صف تشکیلات

باشند. تجسم شما باشند.

موارد تخطئه، آیه یاس خواندن، بدگونیهای لومپنی، چوب لای چرخ کردن، مسئولیت نپذیرفتن و غیره باید با شدت عمل کافی بر خورد می شد. باید این مسئله روشن برای حوزه های تشکیلاتی توضیح داده می شد که مستقل از اینکه خط و تحلیل رهبری از پارامترهای جنبش درست یا غلط باشد، هر کس داوطلبانه یا به درون این سازمان گذاشته است و موظف است انضباط و تعهدات تشکیلاتی و بر این مبنا "تبعیت همه از ک.م." را موکدا رعایت کند. می فهمم که امکان سوء تعبیر این سیاست و یا تحریف آن وجود دارد. اما هدف ما می بایست روشن کردن این مسئله برای تشکیلات باشد. در مواردی بر اساس آنچه جسته و گریخته شنیده ام، لازم بوده است افراد مورد مواخذه جدی قرار بگیرند (و در همانحال به بحث سیاسی آنها در جلسات مربوطه پاسخ داده شود). آنها که اتهام می زنند باید به بازرسی حزبی احضار شوند، اتهام خود را اثبات کنند و یا علنا پس بگیرند. تشکیلات باید برای جلوگیری از مناسبات منحن محفلی و خاله زنی بسیج شود. هر عضو ما باید فورموله باشد که در پاسخ به سم پاشی طرف را به حفظ احترام سازمان، رعایت مقررات آن و شرکت در جلسه بحث سیاسی راهنمایی کند. میدانم که در شرایط ما، که هر يك تفنگچی خواص "ژنوپولیتیکی" خود را دارد و در تناسب قوا به حساب می آید، نمی توان افراد را آنتاگونیزه کرد، تشکیلات را آنطور که باید تصفیه و کوچک کرد. اما این را هم باید دانست که مخالفین نخاله ما کم آلترناتیو تر از آن هستند که بتوانند از دستورات مربوط به انضباط سر پیچی کنند و جماعتی را به راه دیگری بکشانند.

۳ - در مورد اعزام ها، يك مسئله پایه ای تر.

در حاشیه بحث آمدن این رفیق و جایگزینی آن رفیق، من نکاتی را در جلسه ك. اجرایی و بعدا در صحبت های خصوصی با حسین و عمر مطرح کردم که لازم می دانم شما هم در جریان آن باشید. به نظر من آن جریانی در کردستان برنده است که بتواند در پایان این دوره سخت، رهبری سیاسی و ادامه کاری خود را حفظ کرده باشد. ر. عبدالله در جلسه د.س می گوید که با توجه به اینکه هجوم ایران و شیر تو شیر شدن اوضاع را نزدیک می بیند، می خواهد در داخل باشد تا به "وظایف خود" عمل کند. خود شما را تحت هیچ عنوانی نمی توان از آنجا کند. من مسئولیت ناخدای يك کشتی را می فهمم، اما سوال بر سر تعریف درستی از کشتی است. اگر کشتی ما اردوگاه و غیره است، هم برخورد عبدالله و هم برخورد شما درست است. اما طبقه کارگر در کردستان با مشقات زیاد توانسته است انسانهایی را جلوی عبدالرحمان خان علم کند. توانسته است شورای انقلاب خود را بشناسد و پرورش دهد. وظیفه شما حفظ سهم قدرت کارگری در تحولات آتی در کردستان است. ما در مقالات نشریه مرکزی بارها و بارها از ضرورت حفظ امنیت رهبران عملی جنبش (و حتی کارخانه) به قیمت پذیرش مخاطرات زیاد برای حزب حرف می زنیم. چرا که با هر رهبر يك بخش از طبقه را با خود داریم. محمد چیت ممتاز کارخانه چیت را رها نکرد. از بین رفت و حزب ما دیگر چیت ممتاز را با خود ندارد. کارخانه سر جایش هست اما مال ما نیست.

در يك رده پایین تر. خطاهای آنها را با دلسوزی برایشان توضیح بدهید و نگذارید حس کنند از چشم افتاده اند و به نظر من آنچه که تحت عنوان بی اعتمادی به بالا فورموله می شود و یا شیوه برخوردی که در کنگره دوم به ناوندی شد، حاصل این واقعیت است که کادرهای قدیمی نتوانسته اند:

- ۱ - همگی سطح فعالیت خود را با نیازهای تشکیلات و جنبش بالا ببرند
- ۲ - قشری از کادرها که حاصل نفوذ اینها در بین توده های تشکیلاتی بود از میان رفته اند
- ۳ - مدافعین خط رهبری به خود بی اعتماد و سازمان نیافته اند و
- ۴ - رهبری حضوری و عملی ای در طول چند سال از پایین دارد شکل می گیرد که مکان واقعی خود را مستقل از هر ملاحظه قدیمی کاری می خواهد و خواستار است مورد اعتماد رهبری قدیمی قرار بگیرد. آدم نخاله قطعا وجود دارد، اما مسئله این است که چرا ده ها برابر کادرهای مومن همانجا در محل پاسخش را نمی دهند. در جو بی تفاوتی، بی اعتمادی و بی وظیفگی کادرهای مومن و جوانتر، عناصر ناسالم به سادگی جو را تحت تاثیر جدال خود با خط رهبری قرار می دهند. بنابراین فکر کردن در باره اشکال و شیوه های بالا بردن نفوذ معنوی رهبری موجود تنها يك بعد مساله است، روش دیگر که حتما باید اتخاذ شود، تلاش برای سازمان دادن کادرهای پیشرو و صاحب نفوذ دوره جدید تحت پرچم رهبری است.

اما در مورد "اپوزیسیون" و شیوه برخورد به آن. بنظر من پاسخهای شما در نوار مربوطه به جز یکی دو جمله، تماما اصولی و کاملا کافی بود. اما تمام پاسخها چنین نبود. پیشروی کومه له علیه باورهای ناسیونالیستی، سرمایه و شناسنامه کومه له است. اگر بنا باشد با يك تعرض کوچک از جانب نوعی انفعال طلبی تحت پوشش چپ، ناسیونالیسم دروازه را برای رونق مجدد خود باز ببیند، تمام آنچه رشته اید پنبه می کنید. بسیاری از پاسخ های رهبری در آن جلسه این دروازه را باز می کرد، سلاحی که خود به بهای گزاف حدادی کرده (برجسته کردن خصلت طبقاتی جنبش در کردستان) را تحویل طرف مقابل می داد و پشت سنگر نه چندان مستحکم مساله ملی موضع می گرفت. این موضع بازنده است، نه در مقابل منتقدین، بلکه در مقابل روند واقعی مبارزه طبقاتی در کردستان.

اما در مورد برخورد به اپوزیسیون به نظر من، البته بر مبنای اطلاعات جسته و گریخته و استنباطات ناقص، به غلط شدت عمل تنوریک با آوانس دادن تشکیلاتی همراه شده است. می بایست بر عکس باشد. به نظر من می توانستیم به تشکیلات به روشنی بگوئیم که بحث سیاسی کاملا مجاز و آزاد است، اما دقیقا برای تضمین وجود يك تشکیلات رزمنده که در آن اساسا بحث سیاسی بتواند جریان یابد، انضباط و تعهد تشکیلاتی باید رعایت شود. به

و زحمتکش در شهرهاست. رهبری نظامی- اجرایی موظف به تبعیت از فراخوانهای رهبری سیاسی است و باید خود را با آن در ارتباط نگهدارد.

۴- از هم اکنون کلیه اقدامات لازم باید تغییر ریل سریع تشکیلات و اعضا آن در شرایط اضطراری از یک سازمان سیاسی به یک سازمان نظامی بعمل آید و کلیه ارگانهایی که در شرایط جدید امکان ادامه کاری آنها وجود ندارد(جائی در سازمان نظامی ندارند) بسته خواهند شد و اعضا آن در ساختمان نظامی جای خود را پیدا خواهند کرد. کلیه رفقای که بهر دلیل یا در چنان اوضاعی کارائی نخواهند داشت و یا حفظ آنها برای کار توده ای در دوره آتی اعتلای جنبش حیاتی است، باید مطابق یک نقشه روشن از منطقه خطر دور شوند.

۵- از هم اکنون و به درجه ای که شرایط به لحاظ نظامی نا امن است، باید کار حفظ امنیت رهبری سیاسی و کادرهای برجسته تشکیلات در اولویت قرار بگیرد و طرح های متعدد برای شرایط مختلف وجود داشته باشد.

۶- کل تشکیلات باید باسیاست رهبری در چنین اوضاعی آشنائی پیدا کند و هر ابهام و یا ایرادی پاسخ روشن بگیرد. تشکیلات باید آرایش جدید خود در آن اوضاع را هم اکنون بیاموزد.

۷- دسته بندی کادرهای کنونی بر حسب مکان تشکیلاتی شان در شرایط اضطراری باید از هم اکنون مورد بررسی قرار بگیرد.

۸- بعنوان مقدمه کار، انضباط تشکیلاتی از هم اکنون باید با استناد به اوضاع نظامی، مورد تاکید قرار بگیرد و سفت تر شود.

با این اوصاف معلوم است که من همین الان هم در مورد حضور شما در منطقه ایراد دارم تا چه رسد به ورود عبدالله و تجمع کل کم حزب و کومه له در داخل و کادرهای تکش و کتمر و غیره در این وضعیت.

ممکن است گفته شود که تشکیلات را چگونه اداره کنیم. پاسخ من این است با روشن کردن سیاست ها و با آماده کردن رهبری عملی جانشین از هم اکنون(رهبری در سطوح مختلف)

✱ عنوان این نامه در اصل دست نویس موجود نیست. تاریخ نامشخص است، اما با توجه به اتفاقاتی که در نامه به آن اشاره شده است، تاریخ نامه به سال ۱۹۸۴ نزدیک تر است. این نامه از روی متن اسکن شده دست نویس منصور حکمت، توسط داریوش نیکنام تایپ شده و در جریان تایپ ترتیب شماره گذاری صفحات نیز اصلاح شده است. متن تایپ شده توسط ایرج فرزاد مقابله شده است و یکبار دیگر آذر ماجدی متن تایپ شده نهائی را چک کرده است.

من حتی نمی دانم در لحظه هجوم پاسداران به منطقه، زمانی که اپوزیسیون کرد عراقی کف بر لب آورده و در سودای برقراری حکومت خویش در کردستان است، عبدالله یا شما قرار است چه بکنید. قطعاً وجود شما تأثیرات جدی بر حرکت تشکیلات ما در آن دوره دارد. اما عدم وجود شما پس از چنین اوضاعی، یا سکوت طولانی شما بدنبال جنگ و گریزهای طولانی و حفظ خود نظامی در یک منطقه بی ارتباط با دنیای خارج، به معنی لال شدن طبقه کارگر در کردستان در قبال سخنگویان حزب دمکرات است که بی هیچ ابهامی یک رهبری سیاسی ادامه کار را جائی سازمان داده اند. رفقای مثل حسین و ایرج پیشنهاد می کنند برای دوره ای (ولو کوتاه) هر دو شما آنجا باشید. نمی دانم آیا عراقی ها می دانستند که توپ شان حتماً به شهید عارف می خورد و نه سید ابراهیم. نمی دانم که آیا بمباران توسط ایران لزوماً انتشارات ما را هدف می گیرد و نه ناوندی را. اما این را می دانم که از دست دادن رفقای مانند شما در یک تشنج نظامی به معنی از دست دادن تمام آن چیزی است که کارگر کرد ۸ سال است به خاطر آن مشقت می کشد(من به ابعاد سراسری این لطمه اشاره ای نمی کنم، چون شما عادت ندارید نفوذ خودتان را در مقیاس سراسری ببینید و فردای حزب را در تهران ارزیابی کنید). من به عنوان یک عضو ساده حزب کمونیست ایران به این ارزیابی شما اعتراض می کنم. این نشانه فقدان دورنگری و محسور شدن به واقعیت فوری و بلافاصله است.

سید ابراهیم عزیز، ۳۰ خرداد یک تجربه واقعی در جنبش کمونیستی ایران است. رهبران مومن می توانند از صفر شروع کنند، اما جامعه نمی تواند. عقب گردهای اینچنینی عقب گردهای اجتماعی اند. حفظ یک رهبری سیاسی ادامه کار تنها ضامن جلوگیری از این عقب گرد در مقیاس اجتماعی است. من بعنوان یک کمونیست ایرانی که در مسئولیت از میان رفتن تعدادی از برجسته ترین کمونیست های ایرانی بدلیل عدم درک این واقعیت در ۳۰ خرداد، خود را سهمیم می دانم، به تکرار مجدد این تجربه، به اجازه دادن و ممکن کردن تکرار این تجربه، جداً اعتراض دارم. حمله ایران به منطقه می تواند چنین اوضاعی را بوجود بیاورد. پاسخی که امروز رفقای ما تلویحاً به این مسئله می دهند، تفاوت زیادی با "کارگر کمونیست" در آوردن در فردای ۳۰ خرداد ندارد. برای آنکه حرفم را خلاصه بکنم و نتیجه عملی بگیرم یک چنین سیاستی را پیشنهاد می کنم:

کومه له موظف است در صورت احتمال وقوع یک حمله وسیع ایران به منطقه و نا امنی ارگانهای مرکزی خود، اقدامات زیر را به عمل آورد.

۱- رهبری سیاسی و سر شناس خود را به جای امنی، ترجیحاً اروپا، منتقل سازد

۲- مطابق یک نقشه حساب شده از پیشی، تشکیلات را تحت یک رهبری کوچک نظامی - اجرایی قرار دهد

۳- وظیفه تشکیلات در منطقه حفظ خود، حفظ کادرها و تا حدودی امکانات مادی و حفظ حداقلی از رابطه عملی با توده های کارگر